

GOVERNMENT OF INDIA
ARCHAEOLOGICAL SURVEY OF INDIA
CENTRAL
ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY

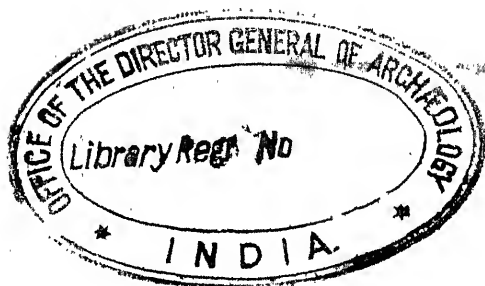
ACCESSION NO. 35892

CALL No. 297.3 / Bro

D.G.A. 79

D.G. Ashmole by gos

7080



A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÂB.



London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÂB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,
AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION
AND EXPLANATORY NOTES,

35892

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.



VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

297.3

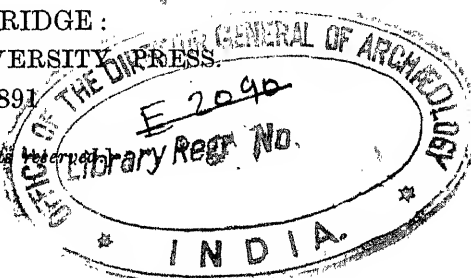
Bro

Ref 910.40955
Bro

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.

1891

[All Rights Reserved]

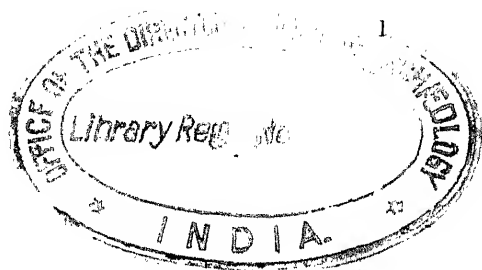
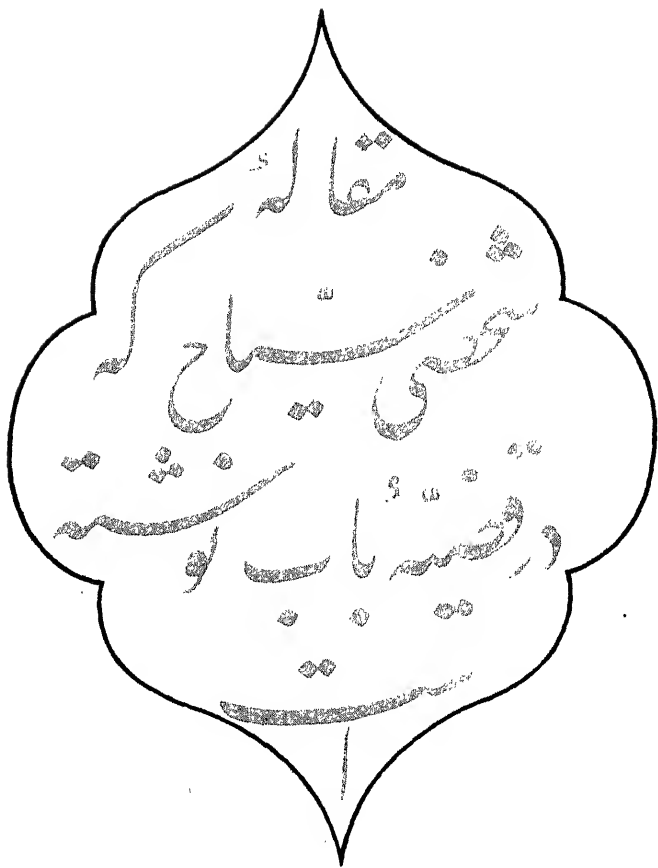


CEN
LI
ICAL
HI.

Acc. No. 35892
Date 3-11-61
Call No. 297-31B2

Cambridge:

C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.



مد کود و بیانش سبب تطویل لهذا الخچه تعلق
 بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
 تدقیق از خارج و داخل دانشنا و بیگاهان جستجو
 شده و متفق علیه متعرضان بوده باختصار
 مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمه معارف
 که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر
 معلوماتی از این قضیه حاصل گردد : باب
 جوانی بود ناجر از سلاله طاهر و در سنه هزار
 و دویست و سی و پنج روز اول محرم متولد و
 چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا
 فوت شد در شیراز را غوش خالش میرزا

مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب
نوشته است

در خصوص شخص معروف بیاب و حقیقت^ل
اینظافه روایات مختلفه و تفاسیل^{نه} متبا
در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و اوراق
حوادث ایران و اورپ مندرج است لکن از تنبا
و تخالف اقوال در روایات هیچیک چنانچه باید
اعتماد داشتاید بعضی بنهایت ذم و قدح زبان
کشودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
در معرض مدح و ستحی را میدهند و خری مسموعات
خویش را نکشتند و تعریف بدیم و مدح بنمودند
و چون این روایات مختلفه در سایر اوراق
مدرک

عزت و داوره کالات بر حصر و حد باران
 او متحرکه و مجبل و لایث متمسک و درختین
 کانی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده
 در جمیع مواضع ان خطایها فی بان شخص عالم که
 از او مستفید و مستفیض نموده نموده و سقلا
 در تمهید مبادی خویش جنبه و تمثالی فدا
 خان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبار
 يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَدْ خَدَّيْتُ بِكُلِّ لَوْرَضِيَّتٍ
 السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمْنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي
 مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مَعْنَمًا قَدْ عَمَّاهُ
 و هم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر
 آیات قرآنی و خطب و مناظرات عربیه نمود

سید علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ^{در}
 ابو شمه را اول بشرکت خال و بعد مستقلاً بجا
 مشغول بوده و بحسب آنچه از او میسر بود
 مشهور بدین تعبد و صلاح و تقوی و
 باین صفات منظور نظر نامس بوده و در سنه
 هزار و دویست و شصت در سن بلوغ و پنج
 در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات
 اثری نمودار شد که اشکار گردید شوری در
 سرو پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز گفتار
 نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت
 مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از
 شخص بزرگوار و هستم که هنوز در پس پرده
 غایت

امین بودند و با اصطلاح خویش رکن رابع و مرکز
 سوح حقائق دین مبین شمرند از آنجمله ملام
 حسین بشتونی و میرزا احمد از غندی و ملام
 صادق مقدس و شیخ ابوتراب اشتهاردی
 و ملام یوسف اردبیلی و ملام حبیب اوردی
 و ملام مهدی کندی و شیخ سعید هندی
 و ملام علی سبطانی و امثال آنها اقبال با و
 حبستند و با طراف ایران منتشر شدند و
 خود باب عز و طواف بیت الله نموده بعد از
 مراجعت چون خبر ورودش با بوشهر رسید
 گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی
 در شهرشیراز آشکار گشت جمیع و غفیر علما

و تسویق و تحریر بابتظار طلوع ان شخص کرد
 و این کتب را صحائف الهامیه و کلام فطری نامیدند
 و عندالتحقیق معلوم شد که دعوی و حقیر
 نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد
 تعلیم و تعلم بوده در نظر افاضل این قضیه مخاف
 العاده حلوه کرده بعضی از ناس با و گردیدند
 و جمهور را نکارشدید اظهار نمودند و جمیع
 مجتهدین و فقههای معتبرین که صاحب سند
 و محراب و منصب بودند بر قلع و قمع عهد و
 پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفه
 شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب
 المسلك دائما در جستجوی شخص عظیم و فرید و
 امین

و اکثر ناسمجی و افتادند خاکه فارس بصواب^ط
 علما چند سوار فرستاده باب را احضار و
 محضر علما و فضلا توینج و عتاب نمود و زبان
 باز خواست کشود و چون باب رد توینج نمود
 و مقاومت عظیم با ستاده رئیس لطفه شدند
 زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمیکه عمامه
 بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در ختم^{از سر}
 مجلس قرار مشورت دادند و بضممانت و کفالت^ل
 حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات^ف
 خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار
 و اصرار و اجبار بر اینکار نمودند بر سر منبر نوع
 نکلّم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدمیر دادند
 و حسین خان^س ا^س جودان با شتی را که عالم فار^س
 بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملا^{دق}صا
 معتدس و آقا زکریا نرزد و بامیرزا محمد علی نادر^{شاه} فرود
 و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزا^{سند}
 و محارر عموده در کوچیه و بازار کرد انبیدند و^ن
 علمای ایران محاررت سیامی نداشته^{شدند} پنداشتند
 که نشند و تعرض سبب جنودت و خاموشی کرد^{ند}
 و بادی قمع و فراموشی و حال آنکه تعرض با مور و^{به} حبل
 سبب ثبوت و رسوخ کرد و بادی توحه انظار
 و نفوس و این قضیه بکبریات و مرآت بحر به
 رسید لهذا این سیاست سبب شیوع شد
 و اکثر

و کاهمیت پیدا نمود بقسمیکه خاقان مغفور
 محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علمای و سادات و
 مستی بتدبیری دارای بود و محل اادت و عتماد
 تعیین فرمود واسب و خرجی داد که بشیر از رود
 و بنفسه فخر این کیفیت را نماید مستد مذکور
 چون بشیر از رسید بیاب سه مرتبه ملاقات
 نمود در مجلس اول و ثانی سوال و جواب گذشت
 در مجلس ثالث خواهرش تفسیر کوثر کرد و چون با
 من غیر تفکرو تا مثل تفسیری مفصل در آن محضر
 بر کوثر نوشت مستد مذکور شیفته و اشتفت
 او شد و بی ملاحظه غایت و اندیشه نتایج
 این محبت بکسر بی وجود نزد پدر رسید جعفر

و ثبوت و رسوخ تا بجان گردید و هیچ کمان بود
 که مدعی و ساطت فیض از حضرت صاحب زمان
 علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
 که مقصود سن بابیت مدینه دیگر است و
 و ساطت مفوضات از شخصی دیگر که اوصاف
 و لغو تش در کتب و مخالف خویش مصر بار و
 چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما
 در فنون سیاست و تابع فتاوی گفتگو با
 شد و تعرض بباب ولوله در ایران مذکور
 سبب از یاد اشتغال محبتان و اقبال متوفیان
 گردید چه که از این و توقعات جسمی ناسر زما
 شد و در اطراف ایران بعضی از عباد با و کرد
 و کار

بشیر از فرستادن شخص از تقاصید و قوعات
 چنانچه باید و نشاید اطلاع یافته با بعضی ^{تالیف}
 مراحت نمود و چون کیفیت قوعات را جمیع
 استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود
 آنکه عالمی ضرر و منجر می شهر بود از تضاد و
 دشیدام شد و در مجلس درس کتب را بر حد
 و کفایت موسم بهار و ناده رسید و این ^{و ترا} عیا
 بر زبان را اند طلب العلم بعد الوصول ^{ال}
 المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالآ
 منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی ^{قر} شعر را
 و اعتراف خویش بباب نوشتن باب در جواب
 او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود ^{آنکه}

شهری گشتی شتافت و او را دلالت کرد و با وجود
 آنکه دانا وزیرک بود و مراعات مقتضیات^{را}
 می نمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
 بمیرزا الطغعلی بیستخت مت نوشت که او خلافت
 طاقتان مغفور عرض کند و خود با طرف ابر^ن
 سیاحت نمود و در هر شهر و منزل بر روی
 منابر ناس را بقیسمی دعوت نمود که سائز علما
 اعلام حکم بجنون نمودند و حکم معلوم شدند
 و چون خبر فتاوی علما و فریاد و ولوله فقما
 بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
 شغور شاحضی بود و صاحب قول نافذی
 یکی از معتمدین خویش را بجهت فخر این قضیه
 بشیراز

فرمودند که کاراهمیت پیدا نموده و چاره از دست
 رفته مجلس و ضرب و تعذیب و تفضیع عمره
 حاصل نه خاکم فارس حسینخان را دلاالت نمودند
 که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
 فطور را سد محکم ^{طلبی} علاج فوری و چاره قطعی قتل
 باب است و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیا
 خروج حسینخان عبدالحمیدخان داروغه را
 امر نمود که در نصف شب در خانه خال باب از
 اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
 بسته حاضر نمازند عبدالحمیدخان باجنود
 در خانه جز باب و خال و ستید کاظم زنجانی که
 نجات و چون از قصاص در انشبعلت و با

علمای دین از دل و جان بوعط و نصیحت
 میخواستند چاره نتوانستند عاقبت رفتن
 پهلوان مجبور گشته و مجبور خاقان مغفور ^{شاه} محمد
 شکایت نمودند و خواست احضار ملا محمد علوی
 بطهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
 و چون بطهران رسید او را در محضر علمای حاضر
 ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار
 چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بر او
 وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم بیک عصا
 و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود
 باری شیوع این خبر در اکاف و اطراف ایران
 و ورود بعضی مقلدان بغایت رس علمای ملاحظه
 فرمودند

و در باب محضرات او مناظره نمایند و سؤال ^{خوا}
 عیناً بدون تحریف بواسطت کاتب مخصوص
 خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آن
 امر و اراده پادشاهی باین قرار گیرد مجری شود
 علما این قضیه را و هنر مشرعیته شمرده ^{فتد} نپذیر
 و محضری ترتیب نموده بنکاشتند که اگر در ^{مر}
 اشتباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال ^{است} ^{خوا}
 ولی چون مخالفت این شخص بشرع انوار ^{شمار}
 از افتابست پس اجراء حکم شرع عین ^{است} ^{صواب}
 معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
 بیاورید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب
 بیاساید علمای اعلام و فضلاء ^{گرام}

و اشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود
 بآب دشت و خروج از شهر را کرد در صبح آن شب
 باب با سید کاظم رنجان از شیراز قصد اصفهان
 نمودند و پیش از ورود با صفه‌یان مکتوبی بمحمد
 الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با اطلاع حکومت
 در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را
 معین نمود چهل روز در آنجا اقامت و روزی
 بحسب خواستش امام در مجلسی تا مائت تفسیر
 والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمحمد رسید
 دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه^۲ و
 در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
 شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند
 و در

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
 بمورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع ^{صفتها}
 فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمور
 مآوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان
 معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
 ماه بر این منوال گذشت و معتمد بر جنت ^ن زند
 پیوست کرکین خان برادرزاده معتمد بوجود
 باب در خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم
 غارزکشت حاجی میرزا قاسمی وزیر شهمیر
 امری صادر نمود و دستور العمل داد
 که باب را حقیقا بالناس تبدیل در تحت محاف ^{ظت}
 سواران نصیری بدارالخلافه روانه نمایند

حشرات مشرع مبین را نخواستند و مباحثه
 و محاذله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علما
 فهامه اقا محمد مهدی و فاضل مشرقین ^{را} عزیز
 حسن نوری مجلس سوال بعضی سائلان ذفر
 اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی
 شد و چون نتیجه از این مجلس بهجت ^{صلی} حاکم حاصل
 نشد حکم شد بد و فتوای قوقی علما و اعلام
 بجهت نکبت ملکه فرج عظیم را تسکین سریع
 خواست و هجوم عام را منع شد بد لهذا
 صدور فرمان با ارسال باب بطهران شیوع
 داد تا حکم فاصله حصول یابد و با مجتهد باطل
 معاومت تواند لهذا او را با جمعی سواران
 خلص

خون این سید را هدر بلیکه حلالت از شیر
 مادر دارند و موکب پادشاهی در سفر و حال
 و مانع در نظرنه شبهه نیست که حضور با
 باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
 لهذا علی الحیاله رای صواب چنانست که در^{مجلس}
 غیبت موکب ساطانی از مقر سر شهر^{را}
 این شخص را در قلعه ما کو مقرداد و حصول
 مثل را معلق بحین رجوع نمود مطابق این
 رای مخاطب بالباب دستخط اعلی حضرت پادشاهی
 صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
 مختصرش اینست بعد از انقباض چون موکب
 همایون در جناح حرکت از طهران است ملا^{قات}

و چون بکار کرد رسید امری جدید از وزیر^{کبر}
 دارد و قرینه کلین را مقروض منزل قرار فرمودند
 در مدت بیست و دزد را بجا آورد بعد از سال
 به پیشگاه حضور شهریارى تقدیم و بحسب
 ظم و حقیقت حال خویش خواست مثل نمود
 و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد و وزیر^{کبر}
 نیز برفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
 موکبهایون در شرف حرکت است و استغنا
 باین گونه امور حال مورث خود مملکت و شبهه
 نیست که مشاییر علای دار الخلافه نیز بر^{نیز}
 علای اصفهان سلوک نمایند و سبب^{همان}
 عموم گردد و بموجب مذهب ائمام معصوم
 خون

بود ولی سائرین مستکرا این روا یابا نند باری
 از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
 که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
 حکم فاصل حضار نمودید حال چه شد که این
 مقصد عزیزه مبطل بجا کو و تبریز کردید
 هر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودید
 علای اعلام تقریب فرمودند و ملاقات جائز
 ندانستند بعد حرکت بقلعه ماکو دادند
 نه ماه در قلعه منیع که در ذروه انجبل^{ضع} واقع
 واقع ما وی دادند و علی خان ماکوئی از فرط
 محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
 مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد

بطور ثوابسته ممکنه شما بما کورفته خد
 در اینجا توقف واستراحت نمائید و بدعا کوی
 دولت قاهر مشغول شوید و مقتررداشتیم
 که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون
 سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست
 بعد اورا با چند سوار از حمله محمد بیک چری
 بتبریز و ما کور وانه نمودند دیگر تابعان با
 روایات پیغامهایی کنند که بواسطه محمد
 واقع از حمله بقتد صفای پای خاقان مرو
 لکن بشرط حضور و روضه تسلط جهود و منع
 وزیر کبی تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه
 چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشد
 بود.

غامه ناسد در فغان و زلزله و محبین در شعله
 و مهلهله و خود ناباهیتی باین شور و آشوب
 نداده در نهایت جذب و وله در آشنای عشق
 و قلعه ماکو و چهره قشام و معجز بلکه دور
 و شب خود را بذكر و فکر و اوصاف و لغوت
 ان شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش
 نموده بود چنانچه ذکر می نماید که مضمونش این^{ست}
 اگر چه دریای بلا از هر جهت در فلاح و وسع
 قضا در متابیع و ظلمات الالم و محن مستولی
 خان و تن است لکن قلبم بنیاد روی تو روشن^{شد}
 و جانم بسوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
 از سه ماه اقامت در قلعه چهره قشام احل^ه علی

و چون فضلاء مجتهدین اذربایجان ملاحظه
 نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضو^ا
 دستخیز برخواستند از حکومت طلب تعزیر
 تابعان و تبعید باب بقلعه چمری می نمودند
 لهذا اوردان قلعه در ستاده دست یحیی خان کرد
 سبحان الله با وجود این فتاوی علمای عظام^{سپردند}
 و فقههای ذوی الاحترام و اذیت و زجر شدند
 از ضرب و نگی و حبس از جانب حکام این م^{نعمه}
 دوز بروز در تزیاید بودند و محبت و حداقل
 بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در مخالفت و
 مجالس جز این گفتگو سخنی نبود و دستخیز عظمی^و
 برخاسته علمای دین مبین در ولوله و
 غامه

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
 و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از آنجا
 باب نمودند دعوی مهدویت اظهار کرد که
 میکان عظمی برپا شد اجله علما بقوه مهر
 از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع
 بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقارنت
 نمیشود برهان طلبید ندیدند تا مثل فلاو
 عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته
 لغوی گرفتند احتیاج بقرآن نمود و اثبات
 منافی قواعد سخنان بیان کرد علی بن مرفق
 شد باب مجله خویش رجوع نمود در آن وقت
 حکمران از باحجان و لیعهد گردون ممد بود

تبریز و فضلاى اذربايجان بطهران نوشتند
 و بجهت تهديد و تخويف ناس استدعا و
 سياست شدند در حق باب نمودند و زير
 کبير حاجى ميرزا قاسى چون جوش و خروش علمائى
 اعلام را در جميع نواحى ايران مشاهده نمودند
 همدستان شده از چيرقي بتمبريز امر احضار
 داد در اماناى مودبا و در ميه حاکم ملک قاسى
 احترام فائقى مجربى و هجوم غريبى از اعالى و ادلى
 هویدا شد و نهایت احترام حرکت نمودند
 و چون باب بتمبريز وارد بعد از چند روز
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علما و اعلای
 نظام العلماء و علمائى مامانافانى و ميرزا
 احمد

نوشتند که این شخص و پیران ضلالت محضند
 و مضرت دین و دولت و چون حکام در این
 استقلالیت کلیه داشتند در بعضی اوقات
 پیردی فتویٰ نموده در استئصال و ضحاک
 نابیان مملستان میشدند و لکن خاقان مغفور
 محمد شاه در این قضیه بتائی رفتار میفرمودند
 که این جوان از سلاله پاکست و از خاندان مختار^ط
 لولایان است و او را امور مغایری که منافی راحت
 انبایش عمومی است صادر نکرد و حکومت تعرض
 ننماید و اخیر مراجعت از اطراف علما و اعیان
 نمودند جوانی نفرمودند و یا آنکه امر بتائی نمودند
 باری و نمایان فاضل علما و اجله فضلا

در حق باب حکمی نفرمودند و تعرض نمودند
 علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تعرض شد^{ند}
 تا باید قرار بر ضرب جماعت فراموشها قبول
 ننمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله سادات
 بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
 بعد از این واقعه باب را اعاده بچهره قبلی نمودند
 و جلس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعرض
 و سجن و تشدید با طرف ایران رسید علما
 مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
 و نفوذ بودند بر تعلق وقع این طائفه گرفتند
 بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و اعلام حکم
 نوشتند

نیز داشت و خصوص صریح امام را اضعاف
 احلام شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع مذ^ه
 و خصوص و خصوص شرع انور تکفیر بلکه مذ^ه
 این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چه این^{چشم}
 از این اخبار و عقاید صحیح^ه صریح^ه مسلم^ه
 از ائمه ائمه امام معصوم بقیه^{ند}
 مانند اهل سنت هستیم و نه فرق عامه که منتظر
 ولی موعود شوند و معتقد مهدی مولود
 و یا فتوح باب ولایت و اجازت دانیم و قائم آل
 محمد را دو علامت حائز شرط اول سلاله^ه
 و ثانی هوید بآیات باهره این عقاید هزار سال^ه
 طائفه ناجیه اثنا عشریه را چکنیم و در حق

از صریح روایات دین و روایات صحیحہ مأثورہ از
 ائمہ ظاہرین ملکہ اصل ما من اعظم مذہب
 حضرت جعفر عقیوب امام معصوم ثانی
 علیہما السلام است جا بلغا چہ شد و جا بلغا
 کجا رفت عنایت صغری چہ بود عنایت کبری
 چہ شد اقوال حسین بن روح چیست و روای
 ابن مہزیار چہ پرواز نقباء و نجیاریا چہ کنیم و
 فتوح شرق و غرب را چہ نمائیم خرد جال کجا است
 و ظہور سفیانی کی علاماتی کہ در احادیث
 عبرت ظاہرہ است کو و متفق علیہ ملت باہر
 کجا کارازد و شوق بیرون نیست یا بایدا حد
 ائمہ اطہار را انکار نمود و از مذہب جعفری
 بیزار

بر دوایات دانستند و این را اصل و این را
 فرع شمرند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید
 احتیاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مشهور
 فرع مسموع صلوحیت معارضه ندارد و محال
 نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت^{بطل}
 دانستند و جوهر تفسیر شمرند مثل اسطنت
 قائم را بسلطنت معنوی و فوق خارق العادات
 مدائن قلوب تاویل نمودند و مظلومیت و
 مغلوبیت سیدالشهدا روح الوجود له الفاء
 استدلال کردند چه که معظم حقیقی این مبارک
 و آن جندنا لم الغالبون بود تا وجود این در کمال
 مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در

علمای مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
 کل برضالالت بودند و روادی غایت سالك
 گشتند این چه دعوائی واضح البطلانست و الله
 هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
 و این اقوال را فراموش کنید و اولاد و امزها
 و اشرعنا در جماع و مناجد و منابر و محافل
 فریاد نمودند و رؤسای بابیه‌ها در مقابل
 رسائلی تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
 ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
 تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
 نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
 مختصرش اینست که برهان افاضی و حجت باطل
 بدوایات

گذشتیم بر سر اصل مطلب روید. در خلال
 این احوال در میان بابیه با بعضی اشخاص پیدا شد
 در انظار آن طائفه طلوع و ظهور غریب داشتند
 از جمله میرزا محمد علی نازندانی که تلمیذ ^{مستند}
 بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم ^{شیرازی}
 و دو سفر حج انیس و حلین نایب بود بعد از
 چندی از او اطوار و احوالی صدور یافت که
 کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین ^{شیرازی}
 حق ملا حسین بشرونی که مقتدا و جمیع و
 مرجع شریف و وضع این طائفه بود در حضور ^{شیرازی}
 بخضوع عظیم و خشوع عبده لیل یفتاز ^{میرزا}
 و این شخص باستقامت تمامه بر اعلای کلام ^{کلام}

مغاوبیت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود ملا
 اعلی بودند و هم چنین تالیفات کثیره بابدا
 با وجود عدم تعلم تأییدات روح القدس
 انکاشتند و بعضی روایات متباینه برآ
 رجال از کتب استخراج نمودند و احادیث عجیب
 ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
 و باخبارات بعضی مشاهیر سلف ^{جستند} متشن
 و اقبال علمای زاهد کوشه نشین و فضلا
 دین مبین را دلیل قوی فرض نمودند و استقامت
 و ثبات باب را ایت اعظم پنداشتند و
 خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که
 جمیع خارج از صدد مناسبت لهذا باختصار
 گذشتیم

غالباً اقتباس مسائل الهی از صباح کاظمی
 کرده در سیل باب فدای خان رایگان نمود و
 با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
 مطلب خویش زبان میکشود چنان شمرت نمود
 بود که اکثر نام از عالم و عارف طالب استماع کفایت
 و مانند اطلاع قوه نظر و استدلال او گشتند
 سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
 در بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق
 گشت و بیان دقایق مسائل نمود و چون در خان
 کلا نتر طهران محبوس بود و جشن و سور و
 برپا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
 بودند از حسن قریب و چنان سرگشته شدند

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد سخن
 داد و طلوع او را تأملیات غیبیه شمرد و
 تقریر و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت
 فائق جمیع و عاقبت امر در سینه شصت و پنج
 حکم رئیس الفقهاء سعید العلماء مجتهد با فروع
 در منتهای جوش و خروش سر بباد و خان ببا
 و از جمله ملقب بقرة العین صبیح حاجی
 صالح فاضل قزوین و عالم نحر ریاست بر
 حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در
 نطق و بیان محیر عقول و افکار فحول اساتذ
 در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در
 مطالب شیخ جلیل احسانی ایت عظیم در اعتبار
 عالینار

و پربشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم
 و سرپرست بوجد شهر یار تازه زینت یافت
 میرزا اتقی خان امیر نظام و وزیر اعظم و اتام
 معظم شد زمام امور جمہور را در قبضہ قدا
 و استقلال گرفت و سمند صمت را در میدان
 خود سہری و استبداد بناخت این وزیر
 شخصی بود بی تجربہ و از ملاحظہ عواقب امور
 ازادہ سفاک و بیباک و در خونریزی چابک
 و چالاک حکمت حکومت را شدت سیاست
 دانست و مدار ترقی سلطنت را نشدید
 تضییق و تهدید و تحویف جمہور میسر
 و چون اعلحضرت شہر یاری در سر عنفوان

که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او
 انجمن شدند و باستماع کلمات از استماع
 نغمات ملتهی و بمشاهده عزائب از تماشا و
 لطائف و بدائع که از لوازم سوراوست مستغنی
 گشتند نادی در تقریر یافت دوران بود و در
 احتیاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب
 اثری نبود و نصائح مشفقان را فائده و ثمری
 اگر چه از ربات حمال بود لکن سبقت را از فحش
 دجال ردوده پای استقامت بغیر ناد و طهر
 بغنای علمای عظام خان سپرد و اگر باین
 تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد
 نادی ایران در این بحران و علمای اعلام حیران
 و پربیشان

کنند که شخصی باید در کاشان اموالش بشارت
 رفت. و خاندانش پرکنده و پریشان. و عریان
 نمودند. و تا زیاده زدند. و عاقلانست بیالودند
 و مرد را ز کوشی و از کونه سوار و در کوچه و بازار
 بمبتهای ازاد باطل و شیپور و طار و طنبور
 میکردا میدند. شخص کبری در کفاری در گوشه
 و باطن افتاده و ابد از جهل و جهل نیا خبر
 نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت. و چون از جرم و مجرم و سبب
 شهر و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت
 بجهت خواند و درهما نرود زر زره با بیان
 داخل گشت و گفت همین اذیت و شهر برها

کتاب بودند وزیر با و هائات غریبه افشا
 و در امور طبلا استقلالیت بکوفت بدون
 استیدان از حضور هائون بعزم جزم خویش
 بی مشورت و زراعی و در اندیش امرستعرض بابیان
 کرد و هیچ کمان می نمود بقوت قاهره انیکونه در
 قلع و قمع توان نمود و شدت مثمر خواهد شد
 و حال آنکه امور و حدانیه را تعرض عین ترویج
 و تأبید است و آنچه بخاموشی کوشی شعله برافرو
 علی الخصوص در امور دین و مذهب بمجروحین
 خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر
 شدیدی نماید این امور بتجربه رسیده است
 و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه در آن
 کند

و سلوک و رفتارشان بر حسب قدریم مطابق
 طریق وصول بباب نیز مسدود و آتش فتنه
 از هر جهت مشعل و درو مشهود و بخت و ای شهر
 علما حکومت ملکه عامه ناس در جمیع اطراف
 بغیره قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند
 و سیاست و مشکجه نمودند و قتل و غارت
 کردند که این آتش را افشرد و این نفوس را بر سر
 نمایند در شهرهایی که معدود و قلیل بود
 جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در
 شهرهایی که جمیع داشتند چون سوال از
 تکلیف غیر میشد و جمیع ابواب مسدود بحسب
 عقائد سابق مدافع برخواستند از جمله

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود عین
 هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
 باری وزیر با استقلال تمام بدون استناد
 و استیذان امر بنا دیب و تعذیب بابیان
 با طرف فرستاد حکام و والیان بجهان مدخل
 جستند و مأموران وسیله منافع و علماء
 معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامه میجو^{ند}
 قوه تسریع و تنفیذ دست در اعوش هم داد
 این طائفه را قلع و قمع خواستند و این طائفه
 اذامناس و امرار و تعالیم بابیه و زجیا^{بخه}
 نابید و شاید اطلاق نیافته و تکالیف خود^{را}
 ندانسته تصور و افکارشان بقرار سابق
 در ملل

متفرقا در کین نشاند و با بهادر در راه و بی راه
 در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکا
 یک یک گذاشت چون صدای تفتان از شهر
 بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند
 نفس مفقود و نفوس دیگر بخته مگلوله مقول
 شدند ملا حسین بی همت جمع آن پریشان
 امر با آن نمود و میرزا الطغی مستوفی خیر کشید
 و حکمران خسر و درید سپاه خسر و بعضی کشته
 و برخی در میدان مصاف سر کشته گشتند ملا
 حسین آن جمع را بقلعۀ نزد یک مقبره شیخ
 طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوا ایامی
 شد در حرکت رخاوت و فتور نموده بعد

در مازندران ملا حسین بشرونی و قاضی
 محکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر
 بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت
 کشتند و باقی را نیز در کار انداختند که
 ملا حسین امر باذان کرد و دست بشمشیر را
 جمیع قرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین
 ندامت و رعایت پیش آمده قرار بر حرکت
 و خسر و قادی کلانی را بجهت محافظت با سوار
 و پیاده همراه نمودند که بحسب شرط محفوظ و
 مصون از خاک مازندران بیرودن روند چون
 خارج شهر شدند و از مغایر و طریق و خبر
 خسر و سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران
 متفرقا

خان مذکور بلیا سر شد بد در شب ها خارج ارد
 در میان درختان جنگل مخفی و پنهان میشد
 و روز در ارد و حاضر حرب اخیر در شب واقع
 ارد و پریشان گشت با بیها خیمه و حرگاه آتش زد
 شب چون روز روشن گشت پای بمند ملا^{حسین}
 در کتافتاد او سواره دیگران پیاده بودند
 عبا سفلی خان از دور بالای درخت اورا بشناخت
 مدست خویش چند کلوله انداخت و در تیر سیم
 او را از پا در انداخت تا بجان او را بقلعه برد
 و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
 بقوه قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده
 عهد و میثاق بست و بائمه اطهار قم خود

میرزا محمد علی نازندانی با جمعی نیز منضم بان
 حزب شده رسید و سیزده نفر موجودی
 قلعه شدند لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و
 نفر همیشای حزب گردیدند و اکثرشان از علما
 و طلاب که مدته الحیات همدم مخالفان و کافر
 بودند با وجود آنکه معشاد حزب و ضرب تیر
 و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
 وارد و شد و با توپ و تفنگ و قیاده خنک
 و محاصر شدند در هر چهار مرتبه شکست
 آرد و بکلی پراکنده و پریشان شدند در شکست
 چهارمی عثمان قلی خان لاریجانی سردار جنگ
 بود و نواب و الامهدی قلی میرزا امیر معسکر
 خان

کنند و جبارت و شجاعت ابراز و هم چنین بفتو
 علای بخاری و فقههای مشاهیر در زنجان و
 نیز فی قوه جندیّه خوزین هجوم بردند و محصور
 نمودند در زنجان ملا محمد علی مجتهد رئیس بود
 و در نیز رسید یحیی دارا بن مرجع وزعیم در بلاد
 استدعای غا طفت نمودند و چون سطوت
 قاهره دیدند بدرجه یاس رسیدند و چون
 شدت یاس عسا کر مضرت مائز فرار را
 قطع نمود دست عفا و مت کشودند و هر چند
 در حرب بسیار شدید بودند و در ثبات و
 استقامت حیرت بخش امرای لشکر کشند
 لکن قوه قاهره جندیّه مرفرادر بسته و بال

و عین را بتمهیر قران مجید تاکید نمود که تعریف
 بشما نیست بمجلات خویش مراجعت نمایند چون
 مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از جلوه و
 استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند
 ماه قراح کذران میفودند قبول کردند و چون
 باره و رسیدند در خارج اردودر محل کشتن
 طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و عاری
 از سلاح و جوشن بودند که سربازان هر طرف
 نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعت
 از خوارق عادات میشمردند لکن چون جموع
 محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
 و امید نجات مقطوع البتّه ما یوسانه دفاع
 کند

حمزه میرزا الحراء این حکم را از دست خویش نوشتند
 و بپادشاه امیر میرزا حسنخان گفت که این کار
 خبیثی است و اسنان و هر که مقتدر و توانا
 مرا چنان گمان بود که حضرت امانت مرا مامور
 بحرب افغان و او زبک خواهد نمود و یا بر زما
 و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالی خواهد کرد
 اعتدال او را میرزا حسنخان بتفصیل بامیر
 نوشت و رسید بآب قبل از خروج از چرخ ^{بسمت}
 تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات
 خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوصه
 و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوسه
 ملا با ترکه از ساقین اصحاب خویش بودند

و پسران از شکسته بعد از حر و بات متعدد
 انها نیز غایت بهمد و میثاق و ایمان و پیمان
 و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم
 و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر تفصیل عباد
 نیز در زنجان ببرد ازیم و وقایع را از مذابتنا
 نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
 کرد و چون تاریخ را فائده نبخشد مجمل گذشتیم
 در خلال و توغات زنجان امیر کبیر علاج قضا
 اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی مشورت
 و ندای دربار در رعیت پناهی بصرفت طبع و
 صراحت رای و استقلال نام فرمان بقتل
 داد مختصر اینست که حاکم اذر با پانچان شاهزاده
 حرمه

بجلل رساند باری بر سر اصل حکایت درویش
 امیر کبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا
 سخنان صادر فرمود و مضمون فرمان از علما
 اعلام تبریز که دکن دکنی مذهب جعفر علی کتلا
 و حصن حصین طریقه اثنا عشریه اند فتوای
 صحیح صریح گرفته فوج ارامنه ارومیه را حاضر
 ساخته در ملائیس نام بر او بیسته امر بسلطنت
 فوج نما میرزا حسن خان خراسانی خویش را
 احضار نمود و دستور العمل داد بآب و آغامه
 و مثال که علامت سیادت بود برداشته و با
 چهار تن از تابعان عبیدان سرانجامه تبریز
 آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سرباز

ملا عبد الکریه قزوینی فرستاد ملا باقر انما
 در قم در محضر حجتی تسلیم ملا عبد الکریه نمود باقر
 حاضرین در حجبیه را باز نمود و گفت ما مو
 با این هستیم که این امانت را بجهاء الله بوسانم و
 بیش از این از من سوال نمائید که نتوانم گفت
 از کثرت الحاح حاضرین لوح ابی بزرگی بهرین
 آورد که در نهایت لطافت و بخط خفی خوش
 منکته بغایت ظرافت و اتقان نوشته و بضم
 در هم بهیت همیکل انسانی مرقوم نموده بود که
 گمان میشد یکقطعه مرکب و بکا غذاست و
 ان لوح را خواندند سجد و شصت اشتقا
 از کلمه بها نموده بود و ملا عبد الکریه از انما
 غلام

و از پی صف ثانئ انش داد و از پر صف ثالث
 نیز باران نمود دهان عظیمی از انش ^{صل} شلیک خا
 شد چون دود متلاشی گشت ان جوان را
 ایستاده و باب را در همان محره که در فامه اش
 او میخته بودند در فرزد کاتبش اقا سید حسین
 نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود سام خان میخی گفت ما را مغافه دار
 نوبت خدمت بفوج دیگر رسید و فرارش ^{شو} با
 دست کشید اقا جان بیک ^{فوج} خمس سرفتی
 خاصه پیش آمد و با برابان جوان دوباره ^{دو} بهما
 میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت ^{معد}
 فارسی دان فهمیدند و سائرین ^{ند} صدق ^{پسند}

از ارامنه تبریز مستحق قرار دادند روزی
 قرآنش باشی باب را با یکوان که مستی با قاجار
 و از نجای تبریز بود بغتای عالم مجتهد ملا
 محمد مامانانی و مجتهد ثانی میرزا باقر مجتهد
 ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان
 سرنپ فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط
 پامه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوشتند
 و در میان او بختند بیک در میان باب را
 و بر میان دیگران محمد علی را معلق نموده محکم
 ساختند بقسمیکه سران جوان بر مسند باب بود
 و اطراف نامها از کثرت جمعیت موج میزد و کف
 سباز سه صف بستند صف اول شلیک نمود
 و از پی

بعضی کسان نمودند که جان و آن خوردند حتی بر^س
 منابر علما اعلان کردند که حسین طاهر امام معصوم
 مشیعه خالص از تعرض سیاه و حشرات و ^{روح}
 محفوظ است و حیدر این شخص را در زندگان در^{ند}
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق نام تحقق یافت که چون
 باب جمیع نوشجات و ما بهیچاج خوشتر و امترق
 ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که غنقره
 این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روزنامه
 این وقوعات سلیمان خان پسر محی خان که از
 فدائیان غاب و خوانین اذربایجان بود حاضر
 میکرد رخافه گلانتی بریزد و چون گلانتی
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته از^{ین}

تازی مرتب فوج خویش را حاضر ساخت ^{میت}
 از ظهر بیت و هشتم شعبان ^{سینه} هزار و دویست
 شصت و شش ^{میکشته} امر شلیک نمود در این
 شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 مستیک کشته و اعضا کل تشریح شده مگر ^{مکتوب}
 که اندکی از زده شده بود بعد از دو حیم را
 از میدان محاج شهر بکجا رختق نقل نمودند
 و آن شب در کجا رختق ماند و روز ^{نیل} قانی تو
 دوس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را
 بوصفی که در کجا رختق افتاده بود برداشت
 شب قانی نمیه شب با میان آن دو جسد را
 در بردند و روزی ^{مقد} قالت مردم چون جسد را ^{نیا}
 بعضی

در کا رخانه شخص میلانی بانی محفوظ نموده در
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده اما
 گذشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
 رسید از اذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
 مستور ماند تا دری در این منتهی شد و سر
 و هفت در جمیع ایران اثر بخانمان بایان افتاد
 هر نفی در مرده کده بود و ادنی احتمالی میرفت
 از در بیشتر گذشت بدینتر از چهار هزار نفر
 کشته و جمیع غفیری اطفال و نسای بیکس و
 پرستار پریشان و سرگشته بامال شد و تلف
 گشتند و جمیع این وقوعات مجرد باستقلال
 رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و هیچکس

شخص عارف مشرب و بایهیم طائفة کز و ملام
 نداشت سلیمان خان این سر را پیش او فاش نمود
 که مشب با چند نفر با انواع وسایل و تدبیر در
 استقلال صرب میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
 صحرای بادیه هجوم مینمائیم تا بمقصود میرسیم
 و یا خان را بیکان در این راه میافشانیم کلاً
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاج
 الله یار حاجی را از خواص خویش فرستاد بدون
 تعب و مشقت بمر وسیله واسطیان بود حسب
 آورده مجاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون
 صبح شد قزاقها بجهت عذر خویش گفتند که
 درندگان خوردند ان مشب ان حسب داده
 کارخانه

عادی شمرده میسند بعد در انظار اهمیت ^{مندی}
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و عزم ایران
 نمودند و بجان جوانا گشتند و اینگونه امور
 و حدانیّه در جهان تخریب شد خرق سبب ^{مست} التبا
 و زجر علت اهتمام منع باعث تشو و است
 همدید بادی تخریب ریشه در حقیقت قو
 بهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ ^{قطع}
 شود شاخهای دیگر برود چنانچه ملا ^{صل} انطه
 میشود که در محال دیگر چون اینگونه امور
 شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
 خاموش کرد چه که تا بحال در محال ارد
 از اموریکه تعلق بوحدان دارد بسیار ^{مندی}

میفود که با جزاء سیاست قاهر این مافعه محمل
 و فایده می شود بقتضای که از و خبر منقطع خوا^{هد}
 گشت مدتی جزئی نکذشت عکس تصور نمود
 نمود و نکثر تحقیق یافت مشعل بلند تر شد
 و سربت سرعتر خطب عظیم شد و اوازه
 بسیار آقا لیم رسید اول محضر بایران بود سزا^{ست}
 بسیار جهان کرد قزلزل و اضطراب تاثیر ثبوت
 و رسوخ نمود و شدائد و عذاب علت قبول
 و انجذاب شد نفس و قوعات بسبب اثر گشت
 و ماثر بادی تفحص و تفحص بادی تو امید کرد^{ند}
 از سوء تدبیر وزیر این بنیان حصین و وزیر^{ین}
 گشت و این اسامه متین و رصین پیش^م
 عادی

قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاه
 صدور یافته و وزیر کبیر خود سرافه با استقلال^{ست}
 نامه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم^ن حکام
 نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
 اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع^ن و
 بلکه بجهت دیوانگی از تیریز خواسته بکسر بطن^{مد} پادشاه
 و بکفر دگر با او همداستان شد و چون مو^{کب}
 شهر یاری در سمران مقربان شد بان سهم^{تو} توجیه
 نموده العیاذ بالله جنارتی از او سرزد که^ن لسان
 تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن الله الحمد
 المنة که اندیوانه در طایفه صاچه^{هم} طاهه و
 گمان کرده که این از جمیع مرئیات ممتاز و^{ست} مطهر است

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته
 در اندک مدتی محو و پریستان گردید بعد از این
 واقعه ^{خطای} عظیمی و جنارت و ذنب جسی ^{شخص} از
 نابی سرزد که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و د
 جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصه آن واقعه
 اینست که در زمانیکه باب مقیم اذربایجان ^{بود}
 صادق نامی جوان ارادت نام بیاب یافته و شب
 و روز بخدمت مشغول و از فکر و هو مشغول
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این ^{دم}
 بزعم خویش باو همام خونخواهی افتاد و از این جهت
 که از تقاضای وقایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر یافت که این
 قضیه

بهاء الله در قریه افجه که مکنز فی طهران بود
 صغیه در تاسبتان نموده بود چون این اخبار
 شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست
 در کوشه پنهان شد یا اواره او طان از جمله
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
 و سرگردان بلباس درویشی گشت کول بدست
 از راه رست سرگشته کوه و دشت گردید لکن
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوار
 شده به نیاوران که مقر موکب شاهی و محل
 اردوی شهر یاری بود وارد محض و دود و دمنخت
 توقیف رامد و یک فوج اوزار محافظه نهادند
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

باری بخت قیامت برپا شد و تقسیمی این طائفه
 بد نام شد که هنوز احمق میگوشتند و میجوشتند
 که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال
 حکایت کنند چون رشته کلام باین قضیه
 کشد ستر ما روشن شود و سرازیر حالت بر دل اند
 و از محتاسر میزاری جویند و او را هادم بنیاد
 شمرند و علت محبت انسان باری بعد از
 وقوع این خطب جیم جمیع این طائفه متهم شد
 و در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بعد
 محض عدالت قرار بخش و تدقیق و تحقیق کرد
 جمیع معروفین این طائفه با تمام افتاد کند
 هجا

انتظام و ارتباطی باشند از همین کیفیت واقعه
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار امثال
 نیست باری ثابت و مبرهن شد که محتاج است
 بیکان و اوهاام خوشخواهی فای خوشی مقصدی
 این امر عظیم و خطب جسیم کشته دخی یکی ندشته
 و چون حقیقت حال آشکار شد بر آفت بهاء الله
 از این قسمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
 احدی شبهه نماند و حکم در بار پیاکی و از
 او از این قضیه صاف در و معلوم و واضح شد
 که آنچه در حق او مجری شد از سعایت بدخوا
 و عجله و طیش غا جبال الدوله واقع گشته لهذا
 دولت جا وید مدت خواست که بعضی منسوب

در تحت سلاسل و اغلال از شران بزدلان طهران
حرکت دادند و اینگونه ثروت و سیاست از
فرط الحاح حاجی علی خان حاجب الدوله بود و
هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلحضرت پادشاه
بنفس نفیس بتائی و بواسطه وزرای دیار جا
این قضیه را از جرئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند
و از بجهاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در
جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت
میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی فکر
و عقل و دانش است چه که شخص عاقل و طیار
صاحبه نهد و چنین امر خطیری را تصدیق نماید
اقلان نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را
انتظام

و تعلق بنجات الله ولكن خلاصه و نتیجه مصنف
نعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و
مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و ظهور و ^{و بسبب} نشر
مقام تبشیر شده و حقیقت خود را و اسطر ^{خود}
اعظم کمالات ان دانسته و فی الحقیقه در شب و روز
دقیقه از ذکر او غور داشت و جمیع تابعان ^{با}
با انتظار طلوع او دلالت مینمود و قسمی که در ^{لغات} کتاب
خوش بیان مینماید که من از ان کتاب اعظم ^{تر}
و از ان بحر بی پایان شبنمی هستم و چون اوقات ^{هر}
کردم حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من
مشهود شود و چنین این امر در مراتب وجود
و صعود ترقی نموده بمقام احسن التَّوْحِيدِ فَاَنْزَلَ

اموال و املاک دارد و این سبب دلجوئی غنیان
 لکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صد
 اخذ بر نیامد بلکه بپایا، الله استندان هجرت
 عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن
 پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام
 شاهي مسافرت عتبات نمود باری بر سر صل
 مطلب و نیز از باب نوشتجات زیاد در دست
 ناس باقی بعضی تفسیر و تاویلات قرآن و غیر
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
 مواعظ و مضامیح و بیان مراتب توحید و انبیا
 نبوت خاصه سرور کائنات و بحسب مفهوم
 تسویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شؤون دنیا
 و تعلق

ان آثار و کمال محرماتش در همتجوی ظهور اخبار
 بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که ان را
 باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان
 وزارت و از سلاله نجابت از هر جهت اراسته
 و بیایکی و از ادکی پیرایسته هر چند جامع علوم
 و سمع و حسب بود و اسلافش در ایران مشاهیر
 رجال و محط رجال بودند لکن از دو دمان علما
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
 نشو و نما در میان سلسله و ذرا از خویش بیگانه
 بیگانه معروف و از کودکی بغیر از انکه مشا
 بالسان و منظور نظر اقلان بوده بر تمام
 اجداد در رج در مراتب عالییه نحو است و تر

و بخلعت فتبارک الله احسن الخالقین مزین کرد
 و این قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عد
 سنه بعد حین است کشف نقاب کند و ترک
 الجبال بحسبها جامده و هی تمر مر السحاب تحو
 یامد بادی با صطلاح خویش چنان وصفی بود
 که وصول بموهبت الهیه و حصول اعظم درجا
 کالات عوالم انسانیّه را منوط بمحببت او شمرده
 و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما^{کو}
 ذکر شد ریشهای ظلمانی شمع نورانی او کشته
 و در تنکهای حبس چهره یی یادش نعم الرقیق شد
 و ضیعت روحانی یافته از باده او محجور بود
 و بیاد او مسرور جمیع تالغان در انتظار طلوع
 انامار

کلاه داشت و بر پشته موی پریشان کمی تصوّر
 نمینمود که مقصد را اینگونه امور کرد و یا موج
 طوفان را بر این منما رسد چون مسئله باب
 شیوع یافت اثا در میلان از اوضاع حرکت در بدایه
 خویش و پیوند و کودکی و از چند سلسله خویش را
 دلالت نمود بعد از روز و شبانه هفت خود را
 مدبوحوت دوست و بیگانه گماشت و با استقامت
 عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اتقان
 در تمهید منادی و توطئه دارگان ادبی انجم
 تشبث نمود و از هر جهت در خایت و صیانت
 ان نفوس می کوشید و چون در طهران این
 اساس را استوار نمود، بمار زندان شتافت و

معقالات سامیه فانیه محبت فرط لیاقتش
 مسلم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش منتهی جمیع^{در}
 انظار عموم حلیوه غریبی داشت و در محامع و
 محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نمایی و عنفوان
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقایق
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمیع غفیر
 علما و فضلاء زبان گشود بی کمال حاضرین حیران
 و این را نوعی از خارق عادات ذکا و فطرت عالی
 انسانی شمرند بی از صغیر سن محل امید و شغیر
 و حیدر خاندان و دودمان بلکه ملجأ و پناه پادشاه
 بودی با وی با وجود این احوال و احوال چون^{سر}
 کلاه

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
 و از حبله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح
 نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضار علما
 مبهورت گشتند و از جوش و خروش هجر بیان
 متحیر و مدهوش شدند و آوازه این حکایت
 بسمع قریب و بعید رسید و غمانین را یأس
 شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
 پرشوق و مشور گشت و ولوله این فتنه و آشوب
 کوش زده اهل بازار فروش شد مجتهد اعظم نور
 ملا محمد در قسلاوق بود چون این وقوعات را
 استماع نمود دو نفر از احبله علمای متحیرین که

اتحاد در جامع و مخالف در مجالس و منازل و مساجد
 و مدارس میان وقتیان عظیمی اشکار نمود و
 هر نفسی کشتایش چنین اودید و یاسناش مبین او
 شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و حزب جد^د
 او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر
 و علمای مخیر بر منجذب تقریر او گشتند و دست از
 دل و جان بکشستند و چنان برافروختند که
 در زیر شمشیر و قهر کان جان بیاختند از جمله
 روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نوردد^ش محضر^ش
 حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار یکی^{خدا}
 شد استغای قبول در خدمت نمودند چه^{نقوه} که
 تقریر که چون مومنین بودند ان فاضل علمای را
 اقناع

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل
 ساری بود در قشلاق نوربان عالم خضر و محمد
 جلیل ملاقات نمود و از اطراف فاس اجتماع نمود
 و منتظر نتیجه بودند جناب فضل محمد صمدی
 در فضل مسلم و در علم اعلم مخلصین خوش
 لکن بجهت مباحثه و حاجیه استخاره فرمودند
 موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر
 رهون نمودند عجز و قصور معنوم و منظور شد
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ فاس گشت مختصر
 ایست چندی در انصافات در گردش بود
 بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
 بطهران نمود و در سرخا به واد قباط بابا^ش

فصاحتی عجیب و بلا غش و قریب و محبتی قاطع و
 برهانی لامع داشتند فرستاد تا این ائمه را ^{بش}
 بنمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
 و مقهور نموده تائب و مایخود از فوز و نجات ^{صد}
 خویش خائب سازند سبحان الله ان عجايب مقلد
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند
 و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته
 گشتند و از محراب و منبر و مسند و منبر و
 شرف و زیور و جماعت شام و سحر کمر بستند
 و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام کردند بلکه
 محمد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چو^ن
 ان

ناری بنامید و تعلیم بآء الله او را مشهور و
 لسان اشنا و بیکانه معروف نمودند و از لسان
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب بر قوم نمودند و
 اخبارات سرشته در میان بود این رای را باب
 بنها میت پسند نمود ناری میرزا پیغمبر محقق و بنها
 شد و اسمی از او در الس و افواه بود و این مدبر
 عظیم تا شمر عجیب کرد که بآء الله با وجود آنکه
 معروف و مشهور بود محفوظ و مضمون نامد
 برده مسبب شد که کسی از خارج تعرض ننمود
 و بخیاال تعرض نیفتاد تا آنکه بآء الله باذن
 پادشاهی خارج از طهران و ما دون سفر عتبات
 عالیات شد چون نبغداد رسید و هلازل

و واسطه این مختاره ملا عبدالکریم قرنی ^{شیخ}
 بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
 برای ^{بها} آ، الله در طهران شهرت عظیم حاصل
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم ^{میشود}
 مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و بعض
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب
^{بها} آ، الله هر دو در خاطره عظیمه و تحت سیاست
 سده به اندیشه جاریه باید نمود که افکار مستوحه
 شخص غایبی شود و باین وسیله ^{بها} آ، الله محفوظ
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا ^{خطا}
 شفع خارجی را مصلحت ندانستند قریه
 این قال را بنام برادر ^{بها} آ، الله میرزا حیدر زد
 هادی

یکسال توقف دست از جمیع شئون گسته
 واقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در
 کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلی دور از آبادی
 در کوه مسمی بسر کلو منزل داشت گاه گاهی
 نادر اسلیمانیته تردد داشت چندی نگذشت
 که افاضل علمای آن صفحات بوفی از اطوار و
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از
 معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند
 و چون آثار کافی و بیانات متافیه از او ^{میان}
 نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری ^{داشتند} داد

باب
 ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب سنه
 بعد ازین تجیر و وعده ظهور حقیقتاً مرد
 امر بخویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
 این سر بسته میان داخل و خارج مشهور
 گشت بپناه الله باستقامت عظیم در میان
 ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
 بجهت تستر بعضی حرف مشغول و گاهی در
 نفس بغداد بلباس اعراب بسر میرد باری
 بپناه الله بقسمی حرکت نموده که قلوب این طایفه
 منجذب و اکثر اهالی عراق ماکت و صامت
 و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند بعد از
 بکمال

لکن باب چون در بدایت تاسیس بود که قتل
 کشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
 سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اساساً
 محرم محبت باب بود و این بی خبری سبب شد
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
 و چون تعرض شد دیدیدند دست ^{نفعه} عمل
 گشودند لکن بعد از رجوع به آلاء الله در تریب
 و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این
 طائفه جهد بلیغ نمود بقیمیکه در مدت
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
 و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور فترت ^{صلح}

بناء علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
 انصافات حاصل نمود و خبر منقطع و باطل را
 و اکثاف شیوع یافت که شخص غریبی از این
 در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم
 بحر اهل سنه بوده پیدا شد و اهل آن دیار
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مستوع
 معلوم شد که آن شخص بناء الله معهود است
 لهذا چند نفر با نجا شافتند و تضرع و
 زاری آغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب رجوع
 گردید و هر چند این طائفه از این وقوعات
 عظیمه از قتل رئیس و مسافره و زلزله و اضطراب
 حاصل ننمودند بلکه تکیه و تزیاید نمودند
 لکن

رفتار این طایفه بود حال در ایران اعراض بر
 عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خادج
 از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعراض
 متبدل ضمائم و وجدان نماید و یا دخلی در
 عقاید احدی کند در کشور و وجدان جزیره
 الواد رحمن نتواند و بر سر می قلوب جزیره
 نافعده ممالك الملوك حاکم نشاید اینست که
 هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و
 اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه
 و خواطر خویش نتواند و سد هواجر و ضمائم
 خود ننماید باری انصافش اینست که قریب
 سی و پنج سالست که از این طایفه مخالف دولت

و مشهود گشت که نوا پا و مبادی و افکار این
 طائفه امور و روحانیه و از متعلقات قلوب
 صافی است و اساس حقیقی اصلی بصیرت اخلاقی
 و تحسین ادبی عالم انسانی است بمادیات قطعی
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
 این طائفه استقرار یافت بصیحه در جمیع بلاد
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور رسالت^{نفس}
 و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن
 ادب مشتمل گردیدند زیرا این قوم در نهایت
 ادب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
 چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند
 اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق
 رفتار

دست بقضا صرکتود و بانقضاء برخواست
 بر معذرتی تشریح سلاح نمود و چون معرض
 و توبیخ ایطائفه کشت فرا اختیار کرد و چون
 بپیمان رسید صفتش معلوم شد علما انرا
 چون از سلسله علما بود نسبت پایی شدند
 و تسلیم حکومت نمودند و باجای تخریم حکم
 کردند از قضا در جیب کربان او نوشته
 از بهاء الله بیرون آمد که مضمون آن ملا
 بر قصد قضا صر و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
 بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون
 این عبارات مندرج یافتند ان الله
 برحق من المفسدين و هم چنین ان تقتلوا

و مخایر ملت امری حادث نشده و مشاهد
 نگشته و در این مدت مدیدی با وجود آنکه
 کثرت و جمعیتشان اصناف مضاعف
 سابقست صدائی از جانی بلندتر خرافه هر چه
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه
 بجهت اعلامی این صیغه در جهان و بیدار
 نمودن ناس حکم بقتل چند نفس می نمودند که
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض در صیر
 بلکه تعمیر است خاموش و نسیان نکرد بلکه
 پر جوش و اعلان شود باری ملک حکایت
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
 و ادیت کلی شخصی باری نموده متعذری علیه
 دست

واتحاد و طاعت و انقياد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس
 سعادت حقیقیه مردمان بآلاء الله نهایت
 کوشش عوده متصلا با طرف صحائف بضایح
 ارسال میشود و تا اثر عجبی حاصل و بعد از آن
 جستجو و تنقیر بعضی از ان مراسلات ملاحظه
 و بعضی فقرات ان مرقوم میشود ان رسا ئل
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله ان عبارت مذکور بود لیست
 بعضی لعمری الله عزالی بل الذلّه عمل احیاء
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

خیرکم من ان تغفلوا و اذا عوقبتم فعلیکم بوجوه
 الامور و ملاذ الجمور و ان اهلتم فوضوا الامور
 الى الرب الغیور هذه سمة الخالصین و صفة
 الموقنین حاکم چون مطلع بر این نوشته شد
 بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
 تادیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد
 آن شخص در جواب گفت اگر جمیع مضامین او را
 مجری مدارید من از عقوبت و هلاکت همت
 ممنونیت دارم حاکم بستم نمود و آن شخص را در
 نمود باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق
 و تحصیل معارف و فنون افاق و حسن سلوک
 با جمیع طوائف عالم و خیر خواهی کل ام و مالم
 و اتحاد

بمصباح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
 ای اهل توحید که رحمت را محکم نمائید که شاید
 حدال و فزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
 و محو گردد و حجاب الله و لعباده بر این امر عظیم ^{خطر}
 قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ^{است} فارغ
 عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگردید
 قدرت الهی قاس را از این بلاء عظیم نجات بخشد
 در محاربه واقع بین دولین ملاحظه نمائید
 طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار و
 فریجا کائن لم یکن مشاهده شد مستکوره ^{نما}
 این کلمه عثمانیه مصباح است او اهل عالم
 همه بار ملکدارید و بر لب یکسا خوار بکام محبت

فی عالم منہم من اخذ الهوی و اعرض عما امر و
 منہم من اتبع الحق بالهدی فالذین ارتکبوا ^{لنفسائهم}
 و تمسکوا بالذین انتم لیسوا من اهل الیہاء و محجرات
 طوبیٰ لمن قرین بطیر الاکاداب و الاخلاق انہ ممن
 نضر دتہ بالعل الواضح البین ^{هو الله تعالی}
 ثناء الحکمتہ والبیان حق جل جلالہ از دای ظہور
 جواهر معانی از معدن انسانی در دهر عصری
 امینی فرستاده است اساس دین الله و مذهب ^{الله}
 انکه مذاهب مختلفه و سبل معتدده را سبب
 و علت بغض و تمایز این اصول و قوانین و
 دایمهای محکم متبیین از مطلع واحد ظاهر و
 از مشرق واحد مشرق و این اخلاقات نظر
 بمصالح

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و دلیجان ^{شریف} نما
 نمایند اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون
 شما ازان محروم بلسان محبت و شفقت القا
 نمایند و بنما نید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
 حاصل و الا آورا با و کنارید و درباره او دعا
 نمایند نه جفا لسان شفقت خدا را قلوبست
 و مانده روح و بمبنا نه معانی است از برای
 الفاظ و مانند اقی است از برای اشراف اقیاب
 حکمت و دانائی اگر اهل توحید در اعصاب
 اخیر بشریت غرق بعد از حضرت خاتم روح
 مناسوا فداه عمل می نمودند و بدلیش نسبت
 میان حصن امر متزعزع نمیشد و مدائن ^{معه}

واتحاد و مودّت و اتفاق ملوک نمایند قسم با قیام
 حقیقت نور اتفاق افاق و روشن و منور سازد
 حقّ اکاه کواه این گفتار بوده و هست ^{بُود} همدما
 تا با بمقام بلند علی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانیست فائز شود این قصد سلطان
 مقاصد و این امل ملک امان ^{و امید}
 حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان
 حقیقت و طریقت نطق نمودند و مقصد ^{فصل}
 و غایه مقصود ظهور این مقام ظهور این مقام
 بلند علی بوده و کفی بالله شهید است ای
 دوستان

استقامت و اطمینان بافق اعلیٰ ناظر باشند
و باصلاح عالم و تربیت اُم مشغول گردند
آنچه وارد شدن و بشود سبب علت ارتقاء
کلمه توحید بوده و هست خد و امر الله
و تمسکوا به الله نزل من لدن امر حکیم
با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بما
تنتفع به انفسهم دلالت کرد بر و راه نمودیم
قسم بافتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشرق
نموده اهل بها جز غمار و اصلاح عالم و هدایت
اُم مقصودی نداشته و ندارند باجمع الناس
بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

خراب نیست بلکه مدن و قریه بطر از امن و
 امان عزیزین و فائزین از عنف و اختلا و لقمه
 مرحومه و دخان انفس شریره ملت بیضاتیر
 وضعیف مشاهده میشود اگر غافل باشد
 از افوار افتاب عدل غافل نمیشد این
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابادی غافلین
 مبتلا گاهی ببارق و هتکای یاد رن و از آنجا
 که منقای قاتلین و سارقین بوده من غیر حقه
 ما را نفی نمودند و از این معجز اعظم معلوم
 بکجا وجه جاعل کبریه العالم عند الله رب العرش
 والعرسی ورب الکرمی کریم نادیده
 باشیم و هر چه بر ما وارد شود بامید و لیا بکمال
 استقامت

اذخیا را محبوب هیچ قاصدی محروم نماند
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب^{ها}
 سبب بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایسته
 همتال بوده مقصود از علما در این مقامات^{سه} نفوذ
 بوده که ناس را از مشاطی بجر حدیث منع نموده اند
 و الا عالم عامل و حکیم عادل عبثاً در روح خدا
 برای حسب عالم طوبی از برای عالم میکه تارکش
 بناج عدل مزین و همیکس بطر از انصاف
 مغتر قلم نصیح و ستائر و صیثت میفرماید و
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر میباید
 مظلوم امروز مسجون ناصرا و جنود اعمال و
 اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و تو^ر

پنهان نه امام وجوه ظاهر و مودیدان نفس
 اعمال کواه اینمقال امروزه صاحب بصری از
 اعمال و آثار بمقصود پی برد و از گفتار روزگار
 بمراد اهل بها آگاهی یابد امواج بحر رحمت^{الهی}
 بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایت^{یست}
 در کل جین نازل در ایام توقف در عراق بمنظور
 با جمیع اشراف بی پرده و حجاب خالص و مؤانس
 چه معتد از اهل لاف و بغاوت داخل و بوقاف
 خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با علایق^{هم}
 و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشره شاید بدنگا
 مدبرای بخشش بی پایان بی بردن تخلیات
 اسم مستعار بعضی ظاهر که بدکاران و صنیعو
 از اخبار

بِإِذْنِ اللَّهِ رَبِّ الْمَجْتُودِ عَالَمِ رَاضِلَتِ احَاظُهُ ^{عَوْدُ}
 سِرَاجِيكِهِ رُوشَنِي بِحُشْدِ حَكَمَتِ بُوْدِهِ وَهَسْتِ
 مَقْتَضِيَّاتِ اِنْ رَا بَايِدِ دَرِ جَمِيعِ احوالِ ملاحظه
 نمود و از حَكَمَتِ ملاحظه مقاماتست و سخن
 گفتن باندان و نشان و از حَكَمَتِ حَرَمِ است
 چه كه انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید ^{قُلْ}
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
 بطلبید عبادش را از حق محض و انوار اسم
 قیوم محرم نفرماید: يَا اَحْيَا، اللَّهُ اَنْ قَلَمِ
 الصِّدْقِ يُوَصِّيكُمْ بِالْاَمَانَةِ الْكُبْرَى لِعَمْرِ اللَّهِ
 نُورِهَا الظَّهِرِ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ قَدْ خَفَتْ كُلُّهَا
 عِنْدَ نُورِهَا وَضِيَاءُهَا وَاشْرَاقُهَا اَزْجُو

مل عمل ناک عالم خاک را حجت علیا نماید *
 ابد وستان باخلوق مرضیه و اعمال طیبه
 مظلوم را نصرت نماید ایوم هر نفسی را ده
 ملبوغ یا علی المقام نماید باید بماعنده ناظر
 نباشد مل بماعند الله لیس له ان ینظر الی ما
 ینفعه مل الی ما یرتفع به کلمة الله المطاعة
 قلب نماید از مشغولات نفس و هوای مقدر
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی
 الله بوده و هست اوست در عینکه انسان را
 از سهام بغی و فحشا حفظ امین نماید لا ا^لا
 وایة تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم
 محسوب میباشد المقرَّبون مدن القلوب
 باذن

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
 کوزمودعه در نفوس خود را هدف سهام
 بلا یا موده نزاع و جدال شان در دلهای
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان نشأ
 تبارک الرحمن الذی خلق الإنسان علی السبیل
 بعد از همه زحمتهای امرآء دولت داضی و نه
 علماء ملت یک نفس یافت نشد که لله امام
 دوگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کله
 مگوید لن بصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعرو
 عمل ننمودند و در اظهاریت کونهای زلفت
 انصاف بمشائره عنقا شد و صدق مانند
 کبریت احمر نفسی بجزیرت حکم ننمود. کویا عدل

میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقان و
 شمس انما نت محروم نفرمایید جمیع دادریا
 و ایام با امانت و عفت و صفا و وفادالت
 نمودید و با اعمال خسته و اخلاق مرضیه و صلبه
 کردید در لیالی و ایام صریح قلم مرتفع و لسان
 ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
 تفویض مومنه و از دینچه و این حزب مظلوم
 وارد صبر نموده اند و بخدا گذرانسته اند هر صفا
 عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داد
 و میدهند این مظلوم در این مدت بمواعظ
 و مضایع شافیه کافیه تسببت نمود تا بر کل
 ثابت

از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت
سلطان خدا الله ملکه را تا بید فرماید تا
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
امن و امان خزین گردد از قرار مدن کور بصرف
طبع مبارک دستکاران گشتود و مقتدرین از اژده
بخشود بعضی از امور عرضش امام و وجه عبا
فرض است و اظهارش از سبجیه ابرار تا خیم
مطلع شوند و آگاه گردند از مکه من بشاء
بما اراد و هو المقتدر الامر العظیم الحکیم از آن
ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد توأب و الامعتمد اللّه
فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده انچه ذکرش

بمشائره اهل حق مبعوض عباد و مطرود دلا
 کشته سبحان الله در مقدمه ارض طاحنه
 بما حکم به الله تکلم نمود نظر باطنها ر قدرت
 و ابراز خدمت در حضور سلطان خلل الله ^{ملکه}
 معروف را منکر و مصلح را مقصد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره
 افتاب بیت کلین را حصن متین گویند
 و از حق مبین چشم پوشیدند جمعی مصلحین عالم را
 بجهت فساد اخذ نمودند لعل الله ان نفوس
 هر عزت دولت و خدمت ملت قصدی
 و امل داشته و ندارند الله گفته و الله
 میگویند و فی سبیل الله سالکند اید ^{ستا}
 از مقصود

محروم ننموده یا اولیاء الله فی آخر القول نوبت^ص
 مرهٔ آخری بالعفة والأمانة والدیانة والصدق
 الصفاء صنعوا المنکر وخذوا المعروف هذا
 ما امر به فی کتاب الله العلیم الحکیم طوبی
 عالمین در این حین قلم نوحه منیا بدو^{مکون}
 ولیاء الله بافق راستی ناظر باشین وازدو^{نش}
 یغ ومنقطع وازاد لا حول ولا قوة الا بالله
 بالحلمه در سابق دروایات در السن و
 اید مردمان در ایران بحق ایطالعہ روایات
 کایات مخالف و مباین بلکه منافی مرتب
 انسانی و معارض موهبت الهی افتاد و
 هار یافت و چون اساس قرار واستقرار

محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان
 بسیار کم ملاقات نموده اینچه در نظر است و بیا
 در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعه
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب حرکت
 فرمودند ایشان عالم و اکا هندیان بدین غیر حق
 نکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید
 اینکله را امام و حبه از قبل مظلوم مذکور
 اسئل من حضرتك العدل والانصاف فيما
 ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از بر
 نفسیکه شبهات اهل هوی او را از اظهار
 عدل با ونداشت و از انوار نیز انصاف
 محمد

شهرت گشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
 سائره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب
 الصنیع را بستند لکن رئیس این طائفه مقاصد
 مرخصی را دریافته و کمال سکون و سلوک و
 ثبوت حرکت می نمود و تمکین احدی ننمود بلکه
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
 تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد
 خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکت
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین مدتی
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول جنبه
 حسن الفاعل خواستند و روابط موثر جستند
 لکن رئیس موافقت ننمود و از اتفاقا تغریبه

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقه
 حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدین
 ثبوت و اصل شد که اساس مخالف طئون نا^{سست}
 و بنیان مباین کمان و قیاس در رفتار و کردار
 و اخلاق و احوال محلّ اعتراض نه اعتراض در این^ن
 بر بعضی ضنائر و عقائد این طائفه است و از
 قرآن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی^{منبت}
 و مسوخ با امانت و صداقت و دیانت این ط^ن
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند بر سیر
 اصل مطلب و ولی مدّت اقامت این اص^ص
 در عراق مشهور افاق شدند چه که غربت^{سب}
 شهرت

و اظهار خلوص و نیکو خواهی کردند و حقوق و
 داری را مقدم شمرند و این مقصد ^{را} حلیل
 فریضه ذمت خویش انستد و این اخبار در ^{فر} عراق
 عرب شیوع یافت و خیر خواهان وطن زبان
 لشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند
 و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضورها ^{یون}
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که خا^{به}
 مدبران و ملکه به پیشگاه دارند در خفیه ^{نما}
 نسبت با بی نظایفه غزوات و اسناد عجیبه
 داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی
 سبب تقرب درگاه و علت علوشان و

آنکه در عراق بعضی از خاواده سلطنت بان
 دول هر از گشتند و بوعده و وعیده مساز
 و اینطایفه لسان توبیخ کشودند و نصیحت اغا
 کردند که این چه ذنانت است و وضوح خیانت
 که انسان بجهت منافع دنیوی و فوائد شخصی
 رفاهیت حال یا صیانت جان و مال خود را در
 این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی
 امری گردد که داعی ذلت کبری و جالب نفرت عظمی
 در سوانی آخرت و اولی گردد هر ذلتی را تحمل توان
 نمود مک خیانت و من و هر گاهی قابل عفو
 مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
 ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی نمود
 و اخلال

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
 سرطوماری بطهران نوشت و ایمان و ایمان
 با حضرت مشایخ نمود و لا تحنه منشوری حضرت
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقاریر و
 تقاریر را پامی و لسانی بنود جمع بناخیر و تسو
 میکندشت تا آنکه ان مشایخ با خبر ال مجلس
 فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین
 عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند
 و متفق و متحد شدند و بجهت هدین کربلائی
 و تحف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از
 عالم جلیل خجری و فاضل نبیل شهر خاتمه

جاه است و چون هیچ نفی در ردیاب معدت^{مد}
 در این خصوص با زادی سخن نتوانست نمود و در^م
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
 میدیدند از این مساعی^مها و روایه^مها مسئله
 عراق در طهران جنایت یافته و مبالغت
 عظیم شده لکن خبرالقولسولوسها چون بحقیقت
 واقف بود ندیدند که از حرکت مینمودند تا آنکه
 میرزا نیرنگخان قر و بی خبرالقولسولوس بغداد
 شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را به^ش
 گذراند از دور اندیشی در گذار بود با آن^م
 در عراق هم عهد و میثاق گشته که همت^م با خرج
 و اضحلال محکم بست و آنچه قوه تحریر و^ن
 داشت

آمد بودند پریشان شدند در خلل این امور
مفسدین از هر طرف حتی بعضی وزرا و مغرور
محرک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهای و سلوک
دهند و متصل از جمیع جهات پیغام های کذب
از جیف متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر در بار
ایران قلع و قمع و اعلام و اهلاک این طائفه است
و متصل از خا بره با حکومت محلیه متد و عنقر
جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
لکن بابی ها بسکون و سکوت وقت میکردند
و سلوک و روش را ابد تغییر ندادند و چون
بزرگان از اینگونه حرکات نیز منوی ضمیر در بار
ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر و فکر

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
 کل بود مرد و نا اطلاع حاضر شدند و چون از
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بزرگوار
 حقایق این طائفه واسرار و سرایر مسائل الهیه
 این فقه که هر حقها مطلع بنیت و ما بحال در احکام
 و احوالشان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد
 چیزی ندید و نفهمیدم لهذا امر از این قضیه
 معاف دارید هرگز تکلیف خویش را دانسته عمل
 ننماید باری مقصود مشایخ و قولسول هجوم عام
 بغنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
 تدبیر عظیم التأثير بلکه سبب خجالت و مایوسی
 شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کثر
 امره

وقولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت ^{بار} بدست
 پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متفق
 بود مائل تقدیش از همان تشبث نمود نهایت
 معزول و متکوب و پشیمان و پریشان گشت
 باصل مطلب بود از زیر یازده سال و چیز
 بمقام الله در عراق عرب باقامت نمود روش و
 سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
 وصیت فرامید نمود چه که در میان فاس ظاهر
 و مشهور و با جمیع طوائف معاشر و مالوف
 و با علما و فضلا در حل مسائل مشککه الهیه
 و تحقیق حقائق مطالب معضله ربانیه

تکدیر و تحقیر افتاد هر روز بهانه حبس و
 اهانمی کرد و ولوله و امشوبی انداخت و علم قسسه
 برافراخت تا کار مشرف بر آن شد که بغیته قضا
 شود و رضام امور از دست رود و قلوب در ^{بین} دست
 و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
 بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و آنچه
 مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون
 این درد و ادوائی و این درد و اصفائی ^{فتد} نیافتند
 نه ماه مشورت نمودند و در ترتیب بودند ^{فتد} انداختند
 منع اللفظ معدودی بسبب تبعیت ^{فتد} دست
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوابط را
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکیه فساد شد
 و توفیق

بصیئت درویش در لباس خفا و تبدیلی غایب
 کرکوک و اربیل شد و از آنجا حرکت متوصل
 واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
 شدند در کنار قافله منزل و مأوی نمود
 با وجود آنکه در آن سفر همگام و مأورین کمال
 رعایت و احترام و آمیزش داشتند و حرکت و قرار
 بحسب مقتضای وقت و مورد مع ذلک دائماً در لباس
 تبدیلی پنهان و بصورتی که حصول تعین
 احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول
 شدند از طرف سلطنت منیّه عقابیه
 در مسافر خانه منزل دادند و نهایت رعایت و
 از هر جهت در بدایت مجری داشتند از جهت

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف
 معاشرت و آداب مخاوره جمیع حاضرین و ^{بر} وارد
 خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
 سبب شد که گمان میکردند و از خواص علوم
 غریبه بشمار دهند و در این مدت میرزا یحیی مستور
 و پنهان و عود و شوش و سلوک سابق باقی و بر
 قرار بود حتی چون فرمان از علیحضرت پادشاه
 عثمانی بجهت هجاء الله از بغداد صادر شد
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت ^{هم} گاه
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار د
 ترکستان و چون مصمم به یحیی از این دو
 رأی نشد غایت بخواهش خویش پیش از ^{جمیع}
 هجرت

اعظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
 نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود
 تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
 بنحیر خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت^{ست}
 و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیویم و واد
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته
 و ندانیم که مراجعت کنیم و در دسرا^{پس} و آنچه در
 پرده قضا پنهان در امیند عیان کردد تعجیز و
 تصدیع لزوم نداشته و مذا^ند اکر سروران
 دل آگاه اصحاب عقول و انبیا^و هدا^و البت^وه جستجو
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

تنگی محل و کثرت جمعیت و زیست بخانه دیگر
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان در میدان
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتدله
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس
 تزییف و تشیع مینمودند که این طائفه قتل
 افاقند و هادم عهد و میثاق منع فساد
 و محرب بلاد اتر از وخته اند و جهانی را سوخته
 اگر چه بظواهر راسته اند لکن هر نیت و عقوبت را
 شایسته لکن حضرت بصیر و سکون و قانی و
 وثبوت سلوک نمودند حتی بهجت مدافعه
 مزاحم مقامات عالیه نکشتند و بخانه احد
 از افاخم ان مملکت مرافعه نمودند هر یک از
 اعانم

میفودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند
 چون بچاه الله با علما و فضلا و بزرگان و
 ارکان ملاقات میفود و صیت و شہرتی در
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انبایش
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
 مهد راحت رسیدند و اوقاتی با مسود ^{نشد} ^ک میکرد
 که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا
 بجو طرح امیرش و الفتنی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت بعضی را زلفه افکند ^{ان}
 نمود و با عوای میرزا بجو قیام که ذکر ^{نشد} ^{نشد}
 در جهان بلند و نامشان از چند کشته ^{نشد}
 و خطری باقی نماند و بیم و حدری در میان ^{نشد}

حقیقت متمنع و محال است در این صورت تصدیق
 و کلاً و تعجیز و ندای دریا و چه لزوم از هر فکر
 ازاده و معقد است دامه‌ها و اماده هستیم قل
 کل من عند الله برهان کافی وافی است و ان
 یمسک الله بصرفه لا کاشف له الا هو علاج
 مثالی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا
 و در قطعه رومیلی ادرنه و امسکن و مقرین
 فرمودند باینها کلاً به همراهی صاحبان بان شهر
 روانه شده لانه و امشیا نه نمودند از قراریکه از
 بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
 شهر مسجوع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت
 نمودند که اهالی مملکت و معاویرین دولت نشان
 میفرمودند

و علو و سموت نظر بمجا فظه و ملاحظه باری بجه
 نصیحت بیستن نمودند تا اثر کتر یافت و هر چه
 دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
 و بعد اتر عرض و طمع افزوخته شد با وجود آنکه
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال درها
 کمال در فکر معاش و شهرت افتادند و بعضی از
 متعلقات میرزا بجای برامه رفتند و استقامت
 اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله سرکش
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرده و را از
 خویش و دین مجور نمود پس سید محمد بصیرت
 اخذ شهرت باسلامبول توجه نمود و باب تکلیفی
 باز از قرار صد گوار این فقره سبب خزن اکبر شد

از تابعی بگذر تا متبوع چنان کردی و از تحت الشعاع
 خارج شوی تا مشهور افاق شوی و میرزا یحیی ^{فرد}
 از قلت تا ممل و تفکر در عواقب و کم تجربه که مفتون
 اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل را ^{ضع}
 شد و آن مادی عزیز گشت باری بعضی اندو ^{سم}
 اینضا نفع از غیر نصیحت نوشتند و دلالت ^{طریق}
 بصیرت نمودند که سالهای سال پرورده ^{عاش}
 برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور
 این چه خلوص است که از نتایج خبوست تو باین
 اسم بی رسم که نظر علی حفظه و مصلحتی ^{ضع}
 شده است مغرور میشود و در نزد عموم ^{خو}
 مذموم بخواد پایه و مادی تو منوط مکتبه
 و عو

و کار بلکه در رد و بار بدون استثناء بنای تشیع
 بلیغ نمودند که باین چنین گویند و چنان روا
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین است که
 فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت
 و دیگر بعضی اوها مآلات ظهور یافت که الحاد
 ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرت علیا
 امد و بخت ابروارد و بهاء الله را از روی
 حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه
 برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبانی
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باز
 جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
 نمودند که همراه شوند و اینچنین حکومت نصیحت

و علت قطع مروده و در اسلا مبول نیز بعضی
 دوایات خود سرافه نمود از جمله گفته ان شخص ^{شهر}
 از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ^{خطه} ملا
 نمودند که این خوب اسباب فساد است و سله
 ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و ازین
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود ^{کن}
 اعظمید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید
 تا فایز و برکت اشکار گردد دریا و بی موج ^{صدیه}
 ندارد و ابر و باران ندارد بار و باران ^{نیکو}
 گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ^{رها}
 بر زبان داند که سب تشویش افکار کشت ^{رفته}
 آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه
 و کار

و خلوص این طائفه را تفریز کرد و بعضی فقرات
 مناخات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود
 و در لفظ کذاشته و عنوان آن را بنام هایون
 علیه حضرت شهریار ایران خزن نمود و در قوم ^{داشت}
 داشت که شخصی با کدل پاک باز منقطعاً ^{الله}
 و منتهیاً الشهد الفلّه در کمال تسلیم و رضا
 این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید ^{جو}
 ازاها الى خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
 و بحضور اعلیحضرت تاجدار شرافت موکب
 هایون در خارج طهران مقیم و مکان ^{داشت}
 لهذا در محلی در مقابل سر پرده ملوکانه
 بنیهای بر سر سکی قرار یافت و در روز و شب

و نمازت نمود ثمری نخبشید نهایت حاجی جعفر
 نامی بر اشفت و بنالید و حلقوم خود بدست
 خویش فربید حکومت چون چنین دید کل را
 اجازت محبت داد و ازاد روزه لباحل دریا
 وارد نمود و از اینجا بجا حرکت دادند و چنین
 میرزا یحیی را بماعوسا فرستادند و در اوقات
 اخیر دراد روزه بهاء الله رساله مفصل ترقی
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اناس عظم
 اینطائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسلک و منهج را مشهود و عیان بعضی از
 مسائل سیاسیّه تفصیل داد و بعضی از
 براستی خویش اقامه نمود و حسن نیت و صدا
 ق و خلوص

حضور یافت در نزد سرانیده بمکین و ارام و ادب
 زامدا الوصف و با و از بلند یا سلطان قد
 جنتک من سبأ نبأ عظیم ناطق کت امر با
 رساله و توفیق آورده فرمودند علیحضرت
 پادشاهی اراده تانی داشتند و کشف حقیقت
 خواستند لکن حاضرن زبان بطعن شدیدی کشتند
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جنت عجب
 مکتوب مغضوب با حزاب و منفی بلغاد
 و سقا برای ترس و هراس بحضور پادشاه
 آورده اگر چنانچه خود را جزای او شده بدیده
 مزید جبارت عظیم کرد و لهذا وزیر او در
 اشارت بسیار است نمودند و حکم بعقوبت و

منتظر مرد در کاب نادشاهی و یا حصول مثل
 بحضور شهریاری بود سه روز بر این منوال
 در حالت صیام و قیام میکند و اندک جسم ^{نخ}غنی
 و روح ضعیفی باقی ماند و در چهارم ذاتها
 بدردین اطراف و انکاف را اکتشاف و صیرور
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بروی
 سکی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال ^{شد}
 که لابد بشکر و شکایق دانستند غای داد و
 معدل او دارد بیک از ملازمان درگاه ^{تفتقد}
 حال انخوان امر فرمودند چون مستغفر شد
 رساله در دست داشت و بدست خویش
 تقدیم حضور نمایان خواست و چون از آن
 حضور

تا حداری چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
 متاثر گشتند و اظهارات اسقف فرمودند از اینکه
 ملا زمان تعجیل نمودند و عقوبت شدید
 مجری داشتند حتی روایت کنند که سر مرتبه
 فرمودند ایاز اسطوره مرسله را کسی مؤاخذ
 نماید بعد از مراد شاه صنادیر که حضرات علما
 اعلام و افاضل مجتهدین کرام جوابی بران رساله
 مرقوم نمایند و چون مخاریف علما و دارالخلافه
 مطلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین مسیحی^{ست}
 معارض اصول دین و مزاحم ملوک و سلاطین^{است}

و نعمت اول زنجیر و شکنجه نمودند که یاران ^{مکر} را
 برورده تا از سیاست جانسوز نجات یابی و
 رفیقان را سیرکن تا از نعمت زنجیر و حدت
 شمشیر و هانی جوئی آنچه عذاب نمودند و
 داغ و عذاب کردند خرسکون و سکوت ^{ند} فدا
 و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون شکنجه
 نتیجه نداشت در خالتیکه حلاوان از بسیار
 و عین و او در بند اغلال و زنجیر و در زیر ^{شمشیر}
 با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
 قتل و اعدام نمودند از عکس خواسته و ^{او}
 تماشا یا فتم چه که محضوعی عجیب و خشوعی ^ب
 در نهایت تسلیم نشسته بود باری ^{علیه} ^{ست}
 تاجداری

الا ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
 فوعزتك رضاك منتهى املی ومنتیتك
 غایة رجائی فارحم يا الهی هذا الفقیر الذی
 تثبت من یلعناتك وهذا الدلیل الذی
 یدعوك بانك انت العزیز العظیم ابدا
 حصرة السلطان على اجراء حدودك بین عبدا
 واطهار عدلك بین خلقك لیحكم على هذه
 الفتنه كما یحكم على منادونهم انك انت المقتدر
 العزیز الحکیم حسب الاذن واجازه سلطان
 دلمان ابن عبدازمقرئ بری سلطانی عبرتی
 عرب توحه بنود وداوده سنه دران ورن
 ساكن ودرم دت توقف شرح احوال ویشك

سخانی واستفاضه از منیر غیبی صمدانی و
 اشراق علم لدنی و معدن وری خویش در نصیحت
 و هدایت ناس و اکتساب کمالات انسانی و
 اشتغال بنا بر محبت الهی و تشویق بر توجیه
 بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
 و مناجات بلیغی در نهایت تصریح و قبیل و
 ذاری و امثال ذلک بعد بلسان فارسی
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست:

يَا اَللهُ هَذَا كِتَابٌ اُرِيْدُ اَنْ اَرْسَلَهُ اِلَى السُّلْطَانِ
 وَاَنْتَ تَعْلَمُ بَاْقِي مَا اُرِدْتُ مِنْهُ الْاَظْهَرُ عَدْلًا
 لِمَخْلَقِكَ وَبِرِّ ذَالِطًا فَهَلْ مَمْلَكَتِكَ وَالْحَقُّ
 لِنَفْسِي مَا اُرِدْتُ اَلَا مَا اُرِدْتَهُ وَلَا اُرِيدُ مَحْجُوكًا
 اَلَا

سلطان صد و ریابد معمول کرد مدتها
 گذشت و حکمی صد و ریافت تا آنکه امر
 بمقامی رسید که بیم آن بود بغتة فساد
 برپا شود و خون جمعی ریخته گردد ^{حفظ} لا بد
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توجیه نمود
 اگر بنظر عدل در انچه واقع شده ملاحظه
 فرمائید بر مرآت قلب منیر روشن خواهد
 شد که انچه واقع شده نظر مصلحت بوده و چاره
 حزان بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه ^{هد} شایسته
 و کواهند که در هر بلد که معدودی از این ^{بعض} نیز
 بوده نظر بعدی بعضی از حکام نادر و
 حبال مشغول میداد و لکن این فانی بعد از

سلطانی معروض نشد و هم چنین بدو^ن خوا
اظهاری فرست متوکلا علی الله دران ارض^ن منا
تا آنکه یکی از ما مورین وارد عراق شد و بعد
از ورود در صدد اذیت جمعی فقرآ، افتاد هر^ن
باغوائی بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
بوده مع آنکه ابداء خلاف دولت و ملت و
مغایر اصول و اداب اهل مملکت از این عبا
ظاهر نشد و این عبد عملاً حفظه امینکه مبا
از افعال معتدین امری منافی رای^ن جهان
ارای سلطانی احداث شود لذا اجمالی ببا
وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار داشت
تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با آنچه حکم
سلطانی

واضح کرده که این عبد بخ صلاح و اصلاح با
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که عن
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف
 نباشد این قدر معلوم میشود که عنایت
 و اسعه و رحمت سابقه این مظلوم را از طرف
 عقل محروم نفرموده صورت کلماتیکه در
 معنی نصرت عرض شد اینست : هو الله
 تعالی معلوم بوده که حق جلّ ذکره مقدر است
 از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و ایجاد له
 نماید سلطان سلطان یفعل ما یشاء
 ملکوت انشا را از بر و مجربید ملک کذا^{شسته}

ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده
 و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند
 شهادت میدهند که جمعیت این حزب در آن
 اوقات در این انکس از قتل بوده و مع ذلک
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده
 قریب پانزده سنه می شود که کل ناظر الی الله
 و متوکل علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارد
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
 از ورود این عبد باین بلد که موسوم باد ^{ست} دونه
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت سؤال ^{اند} نمودند
 اجوبه شتی در جواب ارسال بکویان اجوبه
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور
 واضح

بود پرنسرت الیوم اعراض بر احدی و محبا^{له}
 نالغشی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب^{الست}
 که مدائن قلوب که در تصرف عبودیت نفس
 هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید^{له}
 باید اول بسیف معانی و بیان مدنیة قلب
 خود را تصرف نماید و ذکر ما سوی الله
 محفوظ دارد و بعد بدائن قلوب توجه کند
 اینست مقصود از نصرت ابدافساد محبوب^{حق}
 نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال
 ارتکاب نموده اند ابدامرضی نبوده ان تَقْتُلُوا
 فی رصاه تحیرکم من ان تَقْتُلُوا الیوم نماید

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
 مراتبهم الله هو المقتدر المختار والخبیر
 حیل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبا
 اوست که کائنات ذکر و محبت ربانیه و خزان علم
 وحکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان لا یزال
 این بوده که قلوب عبا در از اشارات دنیا
 و مانیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
 ملک اسماء و صفات شوند پس باید در
 مدینه قلب بیکانه راه نیابد تا دوست
 بیکانه بمقرر خود آید یعنی تجلی اسماء و صفات^{نش}
 نه ذات تعالی چه که آن سلطان بمیشال
 لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و^{بود}

در مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
 دلو بوده مستقر و لا یعلم ذلك الا هو و من
 علم الكتاب لا اله الا هو العزيز الوهاب انتهى
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات شاهیانه
 بنفسه بنظر عدل و عنایت در آن نظر می^{مید} نماید
 و عبرت نص بعضی من دون بلینه و برهان کفایت
 نفرمایند نسئل الله بان یؤید السلطان
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد^{لین} العالم
 و بعد ازین عبد را باستان قبول احضار فرمودند
 باجمعی از فقراء وارد آن مدینه شدیم و بعد
 از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشدیم^{که} چه

احبای الهی بیانی در مابین عباد ظاهر شوند
 که جمیع را با فعال خود و بوضوح ذی الحلال^{یت} هذا
 نمایند قسم با ثواب حق تقدیر که ابد^ن است
 حق ناظر بر حسن و اموال فانیه او نبوده و بخو^{هند}
 بود حق لا زال ناظر بملوب عباد خود بوده و
 اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید^س نفوس
 فانیه از شئونات قرآنی^ه طاهر و مقدس
 شوند و بمقامات باقیه وارد گردند و
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
 از کل بوده نه از حب کمکات نفعی با و راجع
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکان^ت قرآنی
 ظاهر و با و راجع خواهند شد و حق فردا و حالا
 در هر

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مفیقا^{ید}
 تعالی فضله الّذی سبق الممکنات و رحمته
 الّتی سبقت العالمین این بسی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری
 که بان معروفند از احوال دانسته و اخذ کرده اند
 لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله کنش^{اند}
 و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن
 کواهدیت صادق و شاهدیت ناقص علما
 ما هم بدعون ایام شاهد شده که عاقل
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
 گفته شود این قوم مجنونند این بی عبید^{ست}
 چه که مختصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر^ن
 هر کس مبرهن کرد که این عبد خیال فسادند^{شته}
 و اندک با اهل فساد معاشرت نبوده فوالذی
 انطق لسان کل شیئی بشأ، نفسه نظر امرأ
 بعضی مرتب توحیه بجهتی صعب بوده و لکن
 لحفظ نفوس این امور واقع شده ان در بی علم
 ما فی نفسی والله علی ما اقول شهید ملک
 عادل ظل الله است در ارض باید کل در ستا
 عدلش ما وی گیرند و در ظل فضلش نیاسا^{ند}
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص
 بعضی و در بعضی شود چه که ظل از ذی ظل
 حاکی است حق جل ذکره خود را در عالمین
 فرموده

فتوای هباد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
 دین با علم مبین توحه نمودند مع ذلک بسط
 سیرا و خیر کثیر کن شدند و مراجعت فرمودند
 یالیت کشف الغطاء و ظهیر ما ستر عن الانصاف
 و این طائفه بیست سنه مخا و زاست که در
 ایام ولیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
 از هبوب عواصف قهر سلطانی هریک دیدار
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر و مادر
 و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
 از امتهات که از بیم و خوف جنت افکند بر اطفال
 مقتول خود توحه نمایند نداشته اند و بسبی از
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی مست
 شد که مشهورند در ره دوست بجان و دلش^{شده}
 اگر این نفوس که لله از ما سونه گذشته اند و
 جان و مال در سپاس ایشان نموده اند تکذیب
 شوند بکلام محبت و برهان صدق قول دیگران
 علمی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و
 غمسه فی تحفه بحر رحمته و غفرانه بانکه از^{علم}
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان
 خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که
 السن بویه کل بذکر و ثنائیش با طوق و ب^{هد}
 و در عش موقن در غزای باروس بانکه خود
 فتوای

زمانه از انسبت مجرمان حرم رحمن و قاصدان
 کعبه عرفان مکتد رموده اند ای کاش را
 جهان ارای پادشاهی بران قرار می گرفت که
 این عبد بان علما مجتمع میشد و در حضور
 حضرت پادشاهی اتیان محبت و برهان مینمود
 این عبد حاضر از حق امل که چنین مجلسی فراهم
 آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهباز
 واضح و واضح گردد و بعد الا مریدك و انا حاضر
 قلعا، مبرر سلطنتك فاحکم لی او علی خداوند
 رحمن در فرقان که محبت باقیه است ما این
 ملاکوان مبغر نماید فتمنوا الموت آن گنیم
 صادقین تمنای موت را برهان صدق و

و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهد شد^{اند}
 ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم و ما
 من هوا الا وقد ارتفعت اليه ذراتهم و در
 این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
 قضا سهام بلا باریدن و مع جمیع این قضا یا
 و بلا یا نارحب الهی در قلوبشان نشان مشتعل
 اگر کل ذائقه قطعه نماید از حب محبوب عالمیان
 نگذرند بلکه بجان مشتاق و املند آنچه داد
 سبیل الهی وارد شود ای سلطان نعمات و رحمت
 رحمن این عباد را انقلاب فرموده و بسط^{الحد}
 کشید کواه عاشق صادق در استین^{باز}
 و لکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک
 دفنازا

ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی را
 برهان نماید محض قول و اسباب زهد ظاهر
 نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه میگویند
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب است
 لبیان پارسو عرض میشود تا بعضی از امور
 مسئوره در پیشگاه حضور مکتشف شود
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که
 مکملات مکتونه الیوم معروفست قومی هستند
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
 مطیع نفس و هوای صغیر نمایند ای پیرو فایان
 چرا در ظاهر دعوی شبنانی کنید و در باطن
 ذنب اعنایم میزنند اید مثل شما مثل

و بر مرآت ضمیر مخبر منیر معلوم است که التو
 کدام خربند که از جان در مسبیل ^{لش} معبود عا
 گذشته اند و اگر کتب استدلالتیه این قوم
 اثبات ما هم علیه مدعایا، مسفوک فی سبیل
 تعالی مرقوم میشد هرینه کتب ^{من} لا تحصى
 بر بیه ظاهر و مشهور بود حال چگونه این قوم
 که قول و فعلشان مطابقست میتوان انکار
 نمود و نفوسی را که از ملکوت اعتبار در ^{سبیل}
 محنت و ننگ داشته و نمیکز رند قصد بقی نموده
 بعضی از علماء ایران که این بنده را ^{اند} فکر نموده
 ابداملاوقات نموده اند و این عبد را ^{اند} اندک
 و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلك قالوا
 ما ارادوا

راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی
 بمقرع نورانی رجوع نمود و در مکان قرب
 نزد جنود قدس اطهار ندا شستم و خلعت ترا
 بپسندیدم و هم چنین میفرماید ای عیسی
 درستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
 بر تو مرد نمود و تو او بر فراش عقلت خفته یافت
 و بر حال تو کمر بست و باز گشت - انتمی لذا
 در پیشگاه عدل سلطانی بناید بقول آمد
 اکفنا ودد و در فرقان که فاروق بین حق و
 باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا
 ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا
 بیحالة فتصیبوا علی ما فعلتم ناد منین

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درمی و
 روشن است و در باطن سبباً صلا و هلا^{که}
 کاروانها می مدینه و دیار منست و هم چنین
 میفرماید ای بظاهر اراسه و بیاطن^{سته} کا
 مثل تو مثل اب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفا ازان در ظاهر مشاهد شود و چون بد^{ست}
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان واقبول
 نفرماید تجلی افتاب در تراب و حرات هر دو
 موجود و لکن از فرق دان تا ارض فرق دان بلکه
 فرق فی منتهی در میان و هم چنین میفرماید
 ای سپردنیا بسا سحر کا هان تجلی عنایت من
 از مشرق لا مکان بمکان تو آمد و تو در بستر
 راحت

کرد و این خیر محض است که عرض شد و گفت
 یا الله شهید! سبحانک اللهم یا الهی اشهد
 بان قلب السلطان بیننا صبحی قد رنک او
 زید قلبه یا الهی الی شطر الرحمة والأحسان
 وانک انت للتعالی المقند واللسان لا اله الا
 انت عزیز المستعان در شرط علما میفرمای
 و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و
 حافظاً لدینه مخالفاً هواه مطیعاً لأمر
 مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره و اگر
 پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
 الهام رحمن جاری شده ناظر شود ملاحظه
 میفرمایند که متصفین باین صفات وارث

و در حدیث شریف وارد لا یصدّقوا النما
 بر بعضی از علما امر شده شد و این عبد
 مذکور اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
 شهادت میدهند که این عبد بغیر احکام^{الله}
 فی الکتاب نکلّم^{قول} نموده و باین آیه مبارکه ذا کر
 هک یمنعون منا^{قول} الا ان امنّا بالله و ما انزل
 الینا و ما انزل من قبل ای پادشاه زمان
 چشمهای این اوارگان بشتر رحمت رحمت^{متوجه}
 و ناظر و البته این بدایا را رحمت کبری از پی
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
 در امور توحّه فرمایند که سبب رخای قلوب
 گردد

در روایت مذکوره اقل از کبریتا محمد بن لظاهر
 نفسیه مدعی علم است قولش مسموع نبوده و
 نسبت و هم چنین در ذکر فقههای احرار الزمان
 صیغره ما بد فقهائ ذلک الزمان شرفهائ
 تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والهمم
 تعود واکرا حین وایا ترا نفسی تکلید غامد
 اثبات ان بر اینعباست چون مقصود
 اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
 علما نیکه فی الحقیقه از کاسر بقطاع اشامیده اند
 ابدام تعرض این عبد نشد اند چنانچه مرحوم شیخ
 مرتضی اعلی الله مقامه واسکنه فی ظل قبا
 عنایت در ایام توقف در عراق اظهار محبت
 صیغره مؤید

بلکه حدود الهیه سبب و علت حفظ بریه
 بوده و خواهد بود بقوله تعالى ولكم فی القصص
 حیوة یا اولى الالباب از عدل حضرت سلطان
 بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مود
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید
 لا تزولرزة و زراخری و این بسی معلوم که
 در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل فاسق
 و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور
 شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب
 دنیا است و یا قاری ان اگر تبارک است البته
 بعین حق توجه ننماید و از این گذشته خستیه^{الله}
 او را از ارتکاب افعال منتهیه مذمومه منع

بمقتل و قاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز
 و غیره بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ
 نمودند و ابتدا در پیشگاه حضور سلطان خراسان
 نشاندند کل این امور و نظایان واقع شده که این
 بی معین یافته اند از امور و خطیره گذشتند
 و باین فقره پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
 مختلفه در ظل سلطان مسترحینند بکطائنه
 این قوم باشند بلکه باید علو همت و سمو قدر
 ملازمان سلطانی بشانی مشاهده شود که
 در تدبیران باشند که جمیع احزاب رسائیه سلطان
 در آیند و مابین کل بعدل حکم را باند اجرای
 حدود الله محض عدل است و کل بان راجعی
 بلکه

النعمة التي نزلت من سماء كرمك وسحاب رحمتك
 لينقطع غما عنده ويتوجه الى شطر الطائف ي
 رب ايت على بضرة المظلومين من عبادك وعلامة
 كلمتك بين خلقك ثم انصرفوا بجنود الغيب و
 الشهادة لينخر المدائن باسمك ويحكم على من على
 الارض كلها بقدرتك وسلطانك يا من يملك
 مملوكات الابد وانك انت الحاكم في البدء و
 المعاد لا اله الا انت المقنن والعزير الحكيم *
 سبحان من لا يدركه حسابه حضور سلطان مشبه
 عموده اذ كره ان يفسى الزمان فانه عمل قبيح
 صنادير شودان وازمذهب ابن عباد ميثم
 فواته الذي لا اله الا هو ابن عبد ارمك

نماید و اگر طالب دنیا است امور دیکه سبب علیّه
 اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
 البته ارتکاب تمام بد ملکه باعمالیکه سبب
 ناسر است عامل شود پس مهربان شد که اعمال
 مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود
 سئل الله ان يحفظ عباده عن التوجه الى
 غيره و يقربهم اليه انه على كل شيء قدير
 سبحانه اللهم يا الهی سمع حیننی و قریحی
 و صرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان
 ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
 برّتیک الی افق سماء عرفک و قلب السلطان
 الی عین عرش اسمک الرحمن ثم رزقه یا الهی
 النعمه

نخواهد بود انبیا که لئالی بحر احدیه و مخاطبات^{سجده}
 وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض ناس واقع
 قاجر رسد باین عباد چنانچه میفرماید و همت
 کلّ امة برسو لهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل
 لیدحضوا به الحق و هم چنین میفرماید ما یأتیهم
 من رسول الا کأنوا به یستهزئون در ظهور خاتم
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه
 ملاحظه فرمائید که بعد از اشرق شمس حقیقت
 از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل صنل و بران
 مظهر عزّ ذی الحلال وارد شده بشان عباد
 غافل بودند که اذیتta انحصرت و از اعظم اعمال
 و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه که

مکاره را جایز ندانسته تا چه رسد با آنچه صریحاً
 در کتاب الهی فی ان نازل شده حق ناس را از شرب
 خمر هنی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و
 ثبت شده و علمای عصر کثر الله امثالهم طراً
 ناس را از این عمل شیع عمای نموده اند مع ذلک
 بعضی مرتکبید حال خرای این عمل بنفوس ^{غالبه} درگاه
 و ان مظاهر عز تقدس مقدس و مبرر بشهد
 بتقدسهم کل الوجود من العیب والشهود
 بلای این عباد حق را بفعل ناشیاء و حکم فائده
 میداند لا مفر ولا مهرب لا احد الا الله
 ولا غاصم ولا ملجأ الا الیه و در هیچ عصری
 اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و
 نخواهد

فی السماء فتاتیم بآیه ولومساء الله لجمعهم علی
 الهدی فلا تكون من الخاهلین ثانی الله از مضمون
 ابن دوایه منار که قلوب مقررین در احتراس
 و امثال ابن امود و ارده محققه از نظر محو شد
 و ابداً تفکر ننموده و نمینمایند که سبب اعراض
 عباد در ظهور مطالع انوار الهیه چه بوده و
 هم چنین قبل از خاتم انبیاء در عیسی بن مریم
 ملاحظه فرمائید بعد از ظهور ان مظهر حق
 جمیع علما ان سادج ایمان را بکفر و طغیان نسبت
 داده اند تا با آخره باخاره حثان که اعظم علما
 ان عصر بود و هم چنین فیما که اقصى القضا
 بود بر آنحضرت وارد آوردند امچرا که قلم از دست

علمای آن عصر در سنین اولیه از یهود و نصاری
 از آن شهر فوق اعلیٰ اعراض نمودند و با عرض آن
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اقطاع نوران
 نیز افق معانی گریختند اسامی کل در کتب مذکور
 از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و
 عبد الله بن و امثال آن نفوس تا آنکه امری
 رسید که در سفلت دم اظهرا محضرت مجلس
 ترتیب دادند چنانچه حق جل و اعلیٰ که خبر فرموده و آن
 میکر ما لذنن کفر و الیبتولک و یقتولک او
 یخرجولک و میگردن و میگردن و الله خیر لک ازین
 و هم چنین میفرمودند و آن کان کبر علیک اعراض
 فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلیما
 فالتمسها

يَا إِلَهِي اسئلك باسمك الذي به سخرت من
 السموات والأرض بأن تحفظ سراج امرئ ^{جده} بها
 قدرك والطاقت لنا لا تمر عليه أرياح ^{نكنا}
 من شطر الذين غفلوا من اسمك المحدث
 ثم زدني من بصر حكمتك أنك انت المقدر
 على من في أرضك وسماؤك أي رب اسئلك
 بالكلمة العليا التي بها فرغ من في الأرض و
 السماء الأيمن منك بالعروق الوثقى بأن لا
 تدعني بين خلقك فادفعني إليك وادخلني
 في ظلال رحمتك وامرني من ذلال غرعتنا ^{بك}
 لا أسكن في جنبك، محبك وقباب الطافات لك
 انت المقدر على ما نشاء وأنت انت القيوم

خجل وعاجز است ضاقت عليه الأرض بسقمها
 الى ان رفعه الله الى السماء واكر تفصيل انبيا
 عرض شود بيم ان است كه كالت غارض كرد
 يا ليت اذنت لي يا سلطان لنرسل الى حضرتك
 ما تقر به العيون وقطعت به النفوس وفوق
 كل مصنف بان عندك علم الكتاب لولا اعراض
 الجملاء واعماض العلماء لقلت مقالا نفع
 به القلوب ونظير الى الهواء الذي يسمع من هزير
 اذ ياحه الله لا اله الا هو ولكن الان لعدم
 اقتضاء الزمان منع اللسان عن البيان
 وختم افاء البيان الى ان يفتح الله بقدرته
 انه لهو المقتر والقدير سبحانك اللهم
 يا الهي

اوحللتهم عا حرمه الله قال نحن اول من اتبع
 اوامر الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل
 خير ومنتهى ما نحن اية العدم وذكره من الامم
 قيل انكم القرآن قال فينا انزل الرحمن
 ونحن نسا ائمة السجنان بين الاكوان ونحن الشوا
 التي انشعبت من الجحرا لعظم الذي احى الله
 به الارض بعد موتها ومنا الفتشرب اياته
 وظهرت بيئاته وبرزت آثاره وعندنا
 معانيه واسراره . قيل لا تترك حرم ملتيم قال
 لحب الله وانقطاعنا عما سواه . انما ذكرنا
 عبارة عليه السلام بل اظهرنا رشحنا من بحر
 الحيوان الذي كان مودعا في كلماته ليحيى

يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصاف ؛ و
 اشتعلت نار الاعتساف في كل الأضراف الى ان
 جعلوا اهلى اسارى ليس هذا اول حرمة هتكت
 في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظر ويدكر
 ما ورد على ال الرسول الى ان جعلهم القوم مساح
 وادخلوهم في دمشق الفيحاء ، وكان بينهم سيد
 الشاهدين وسند المقرئين وكعبة المشركين
 روح ما سونه فذاه قيل لهم وافتم الخوارج
 قال لا والله نحن عباد امثا بالله واياته وبنا
 افترت عن الأيمان ولاحت اية الرحمن . و
 مذكرنا سال السجاء . وما طشت الظلمة التي حلت
 بين الارض والسماء . قيل حرمت ما احله الله
 او حللت

به اشرفت الأرض والسماء هل يبقى لأحد مما
 عنده من ثروته أو يعنيه عدا عن مالك ^{صبيته} فأ
 لو ينظر أحد في الذين ناموا تحت الرضام
 وجاوروا الرغام هل يقدر أن يميزهم
 حجاج المالك عن بواجم المملوك لا ومالك
 المملوك وهل يعرف الولاية من الرعاة وهل
 يميز أولى الثروة والغناء من الذي كان بلا
 حداً ووطاءً تالله قد رفع الفرق ^{الذين}
 قضى الحق وقضى بالحق ابن العلماء والضلّال
 والأمراء ابن دقة انظارهم وحدة اصابعهم
 ورقة افكارهم وسلامة اذكّارهم وابن
 خرائطهم المسوق وزخارفهم المشهودة

المعتلون ويطالعوا بما ورد على أمنا الله من
 قوم سوء أخسر من ونزى اليوم يعترض القوم
 على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون أمثداً مما
 ظلموا ولا يعرفون . قال الله اني ما اردت الفسا
 بل تطهير العباد عن كل ما منعهم عن التقرب الى
 الله ما لك يوم التناد كنت انا على مضجعو
 مررت على نفحات ربي الرحمن وايقظتني من النوم
 يشهد بذلك سكان جبروته وملكوته
 واهل مدائن عزه . ونفسه الحق لا اخرج من
 السلايا في سبيله ولا عن الرزايا في حبه و
 رضائه قد جعل الله السلايا عادة لهذه
 التسكرة الخضراء . وذباله لمصباحه الذي
 به انوار

الكؤوز من كرمهم وقض البحر عند بسط الكفهم و
 صميمهم وابن من طال ذراع في العصيان
 ومال ذراع عن الرحمن ابن الذي كان يحببه
 اللذات ويحتفى ثمار الشهوات ابن ربات
 الحجان وذوات الخيال ابن اعضانهم المتماثلة
 وافنائهم المتطاوله وقصورهم الغالية و
 لسانيتهم العروسة وابن دقة ادبها ودقة
 نسبها وخزير ما فيها وهزير اياها وهذا
 ورقاؤها وحفيف ثمارها وابن سحورهم
 المفترقة وثغورهم المبتسمة فوافها لهم قد
 هبطوا الخفيض وخاب وروا القفيض ^{لسمع}
 اليوم منهم ذكر ولا ركن ولا يعرف منهم امر

وسرهم الموضونة وفرشهم المبسوطة بهيها
قد صار الكل بوراً. وجعلهم قضاة الله هباءً
منثوراً. قد نزل ما كنزوا. وقسّمت ما جمعوا.
وتبدّد ما كتموا. أصبحوا لا ترى إلا أماناً كالمظلمة
وسقوفهم الخاوية. وحذوهم المنقرّ. و
قشيمهم البالية. إن البصير لا يشغله المثلان
عن النظر إلى المثال. والخبير لا تمسكه الأموان
عن التوجّه إلى الغنى المتعال. ابن من حكم علما
ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرف
في الدنيا وما خلق فيها. ابن صاحب الكتيبة
السمراء. والرافة الصفر. ابن من حكم في الزور
وابن من ظلم في الفجاء. وابن الذين ارتعد
الكنود

ويجعلنا من الذين توجَّهوا اليه وانقطعوا عما
 سواه يا مملك قد رايت في سبيل الله ما لا
 رأيت عين ولا سمعت اذن قد انكرت المعارف
 وصار على المعارف قد نصب خضاح السلا^{مة}
 واصفر خضاح الراحة كم من البلاء يا نزلت^{كم}
 منها سوف تنزل امشي مقبلًا الى الغرير^{ين} الوها^{ين}
 ووداني تنساب الحجاب قد استهل مدحني
 الى ان بل مصحبي وليس خزي لنفسي تا لله
 دأبني شتاق الرماح في حب مولده وما مررت
 على شجر الا وقد خاطبه فوادى باليت قطعت
 لا سمي وصلب عليك حبيدي في سبيل^ي ربي
 بل عا رى الناس في سكرتهم يعمهون ولا يرون^{ين}

ولا رمز ايمارى القوم وهم يشهدون اميكون
 وهم يعلمون لم ادق اى واديهيون اماون
 مذهبون ولا يرجعون الى متى يغيرون ونجد
 يهبطون ويصعدون لم يان للدين منوا
 ان تحشع قلوبهم لذكر الله طوبى لمن قال الحق
 بل يارب ان وحن ومقطع عما كان ههنا
 لا يحصد الاما ذرع ولا يؤخذ الاما وضع
 الا بفضل الله وكرمه هل حلت الارض بالذ
 لا تمنعه سجات الحلال عن الصعود الى ملكوت
 ربه العزيز المتعال وهل لنا من العمل ما
 يراد به العلل ويقربنا الى مالك العلل
 فسئل الله ان يعاملنا بفضلته لا بعبدله
 ويعملنا

وموانسي وحوش الغرائ لا اخرج واصبر كما صبر
 الخمر ذو ذو العزة بحول الله ما لك العدم
 وخالق الأمم واشكر الله في كل الاحوال ونحو
 من كرمه تعالى بهذا الحبس عتق الرقاب من
 السلاسل والاعلال ويجعل الوجه خالصا
 لوجه الغزي الوهاب انه محب لمن دعاه
 وقريب لمن ناجاه ونسئله بان يجعل هذا
 السبيل الادم دواعي كل وليائه ويحفظهم
 من سيوف مشاخذة وقضب نافذة لم نزل
 بالبلقاء اشرف نوره وسنا ذكره هذ يسته
 قدخلت في القرن الحالية والاعصار الدائرية
 فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

دفعوا هؤلاءهم ووضعوا لهم كائناً اتخذوا أمراً
 مزوا وهواً ولعباً ويحسبون أنهم محسنون في
 حصن الأمان هم محصنون ليس الأمر كما يظنون
 عذايرون ما ينكرون سوف ننقل من هذا
 المنفى الأقصى إلى سجن عكا، ومما يقولون أنها
 أخرجت من الدنيا وأقيمها صورة، وادّعتيها
 هؤلاء، وانتهى ما، كانها دار حكومة الصند
 لا يسمع من أربابها الأصوات ترجيعه، وادّعتيها
 أن يحبسوا العبد فيها، ويبدوا على وجهها
 أبواب الرخاء، ويصدوا عناء عرض الحياة الدنيا
 فيما عنبر من أيامنا، فإله لو يهلكني اللعنة
 يهلكني الشغب، ويجعل فراشي من الصخر الصّماء.

وهو يسقى

عن الغلام . وأما الآن فمحبون لحجاب الظلام الذي
 يسبحوا به إلى الضنون والأوهام . سوف تشق
 اليد البصناء حجاب هذه الليلة الدماء .
 يومئذ يقول العباد ذمنا لله الذمات من
 قبل ليظهر في العجايات ما بدا في البدايات
 ابريد من الأقامة ورجلهم في الركاب وهل
 يرون لدهابهم من إياب لا ورب الأرباب إلا
 في المئاب . يومئذ يقوم الناس من الأحداث
 ويسئلون عن التراث طويلى لا تسومه
 الأثقال في ذلك اليوم الذي فيه تم الرحال .
 ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعال .
 شديد النكال . نسأل الله أن يعيد من قلوب

عشر جوادهم وطوى همادهم وكلت اسياخهم
 وذلت اقدامهم لم ادر الى متى يكون مطية
 الهوى وبهميون في هيام الغضلة والغوى
 اتبقى عزّة من عزّ وذلة من ذل ام يبقى من
 انكأ على الوسادة العليا وبلغ في العزّة الى
 الغاية القصوى لا وربّ الرحمن كل من عليها
 فان ويبقى وجه ربّي العزيز المثلان اى درغ
 ما اصابعهم الردى واى فود ما عرقه يد
 القضاء واى حصن منع عنه رسول الموت اذ
 اتى واى سريعا كسر واى سديرا قفز
 لو علم الناس ما واد الحشام من رحيق رحمة
 العزيز العلام السبذ والملازم واسترضوا
 عز الغلام

ما لذ لي بقائي وما نفعني حيوتي ولا يحفي
 على اهل البصر والتأخرين الى المنظر الاكبر يا
 في اكثر ايامي كنت كعبد جالس تحت سيف علق
 بشعرة واحدة ولم يد رمق ينزل عليه انزل
 في الحين او بعد حين وفي كل ذلك نسكرا
 رب العالمين وعمدة في كل الاخوان امة علما
 كل شيء شهيد نسئل الله ان يبسط ظله
 ليسرع اليه الموحدون ويأوي ضيه المحاصرون
 ويرزق العباد من روض عنايته زهرا ومن
 افق الطافة زهرا ويؤيد قبايح ويرحم
 ويوفق على ما يقربه الى مطلع اسمائه الحسنى
 لئلا يغتر الطرف عما يرى من الاحجاف و

بعض العلماء من الضعيفه والغضاء ليطروا
 الأشياء بعين لا يعيها الأعصاب ويصعد
 الى مقام لا تقلهم الدنيا وراستهم عن النظر
 الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم الغاش وأسيا
 الفرائض عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالمز
 ولواتهم يفرحون بما ورد عليا من البلاء سو
 يأتي يوم فيه ينوحون ويكونون وديا خيرا
 فتيامهم عليه من العزة والغنا والثروة و
 العلاء والراحة والرحاء وما انا فيه من
 الشدة والبلاء لا خربت ما انا فيه اليوم
 والآن لا ابدل ذرة من هذه البلاء بما اخلو
 في ملكوت الانشاء لولا البلاء يا في سبيل الله
 مالدن

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل يد
 من الله ويعود اليه انه لسد الخلق ورجع العا^{لين}
 واذجبله قد منعتم من الفساد والحدال في الصيغ
 والا لواح وما اريد بذلك الاعلوكم وسموكم
 يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس وبقدرها
 والاشجار واوراقها والجار وامواجها والاد^ح
 وكنوزها نسئل الله ان يمدا ولياكم وتوفيقا
 على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
 البديع ونسئله ان يوفق من في حوزة على العمل
 بما امروا به من القلم الاعلى واذجبله امجى شجر
 دانشر اينكم عليا ست هم دار ملكا ريد وبقدر
 ديكشا خنار ليس الغر لمن يحب الوطن ملين

ينظر الى الرعية بعين الالطاف ويحفظهم
 من الاعتساف ونسئله تعالى بان يجعلك
 ناصرا لامره وناظرا الى عدله لتحكم على العبا
 كما تحكم على ذوق ربك وتختار لهم ما تختار
 لنفسك انه لهو المقتدر المتعالي المهيمن القوي
 ويون مناسبت حاصل شد لهذا موافق
 جنين ديدنه شد كه بعضي از تعاليم بهاء الله
 كه در صحائف ولوايح مندرج است در اين مقام
 نيز مختصرا مندرج كرد تا اصل مناسبت و موافقت
 و بنيادي و بيان واضح و عيان شود و اين
 عبارات از صحائف متعدده نقل شده از جمله
 عاشروا الاديان بالروح والريحان اياكم
 انما خذو

یکشجرید و قطرهای یک بحر از جمله دین الله و
 مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء
 مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده اند
 علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت
 کبریا از برای ظهور و افشای نور اتحاد دین الهی
 و شریعه ربانی بوده و نمودار و تربیت ام و
 اطمینان و صلحت من فی السبله از اصول احکام
 الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبر
 کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای این
 مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام
 و علو و حفظ آن حمید بلیغ باید مبذول دارد

العالم واز جمله آن‌الذی بنی ابنه اوینا
 من الانبیاء کافه ربی احدا بنی علیه هاء
 الله وعنايته ورحمة التي تسبق العالمين
 از جمله یا اهل بها شما مشاوق محبت و مطا
 عنائت الهی بوده و مستید شما نراست و لعن
 احدی میا لاشید و چشم را از انچه لا تقویت
 حفظ نمائید انچه را دارائید بنمائید اگر مقبول
 افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل فذر
 بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب
 حزن نشوید تا حیر و سده بنزاع و فساد امید
 هست در ظل سده و عنایت الهیه قریبیت
 شوید و بما اراد الله عامل گردید هر دو
 یکشود

ملکوت رحمن اشراق نموده که مبینی مشاهده
 میشد و یا نا حقی خود را محال شمائت و مفتریات
 عباد نمینمودم انتهای از این عبارات سرشته
 اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوایا
 این طائفه بدست میاید و اگر از روایات و
 حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقت
 بکلی پویشیده و پنهان کرد لهذا بهتر این است
 که اساس و مقاصد این طائفه را از مضامین
 تعالیم و سخنانف و لواحق استنباط نمود و شاخ
 و دلائل و نصوص اعظم از این نه چه که این
 اساس است و فصل خطاب بکفتار و رافت

و همچنین آنچه لازم است تفحص را حواله رعیت
 و اطلاع بر اعمال و امور هر جزئی از ارباب از مظاهر
 قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
 نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد و افاق
 بنور اتفاق منور شود بامید کل با آنچه از قلم ذکر
 خواهد شد تمسک نمایند و عمل کنند خوشا
 و ذرات کائنات کو اوه که آنچه سبب علو و سمو
 و قربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
 نمودیم از حق میطلبیم عباد را تا بید نمایند آنچه
 این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصافست
 با صفا اکتفا ننماید در آنچه از این مظلوم ظاهر
 شده فکر کنند قسم بافتاب بیان که از افق
 ملکوت

و حصول فوائد ذاتیه تجسیم امور عموده اند
 و اگر چنانچه اعلی حضرت شهر یاری بنفس نفیس
 تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در ^{سنگ}
 حضور بوضوح پیوند که این فرقه مقصد ^{نمود}
 و مدخلی را مورسیا می ندارند مدار حرکت
 و سکون و محو و سبک و سلوک محصور بر هر
 روحانیّه و مقصور بر حقایق و حجابیه است
 مدخلی با مور حکومت و تعلقی بدستگاه
 سلطنت ندارد اناس کشف بجاتست و
 تحقیق اشارات تربیت نفوس است و هکذا
 اخلاق تصفیة قلوبست و خورانیست ملوک^{مع}
 اشراق و انچه سزاوارست ملوکانی و ^{ملوک}

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شن
 از خصائص و لوازم عالم انسانست بلادی و مبتدا
 سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بهاء الله
 و جمیع اشخاص که همراه بودند از آورده بعضی عکا
 نقل نمودند و میرزا یحیی و انقلعه ماعوسا
 و در اینجا استقرار یافتند لکن در ایران بعد از آن
 بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
 تدبیر شهر و بر حقیقت و قواعط قدیم و حد
 مطلع و خبری مخصوص حضرت شهریار می عرض
 نمودند که آنچه تا بحال در حضورها بون از این
 طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت
 رفته یا مبالغه نموده و یا خود نظر عقاصد^{شخصه}
 حصول

و تشویق بانصاف فضایل و خصائل حمیده است
 قطعاً مدخل با موریسیاسیه نداشته و تصد
 با بچه سبب اسلوب و فتنه است بنموده در نظر
 حکومت عاده لایحه نمیتواند و وسیله بدست
 ندارد مگر تعرض بضمائم و وجدان که از خصائل
 دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار
 شد و سعی بدین جهت که چه خونها که ریخته
 شد و چه سرها که اوخته و هزاران نفوس قتل
 و هزاران نساء و اطفال سرکشته و اسیر گشتند
 بنا بنیاهای که ویران شد و چه بسیار خانها
 و دودمان بزرگان که بکسری و آمان گشت
 جان حاصل نشد و فائده بدست نیامد

دیهم جهان بنیت است که جمیع رعا یا از هر
 فرقه و این در ظل ظلیل معدلت سلطانی
 مظہر بخشایش و در کمال مسایش و کامرانی باشند
 زیر اسایہ الہی ملجا عالمیان و ملاذاد میان است
 تخصیص بخیر نداشتہ علی الخصوص حقیقت حال
 و کنہ مقال اینطائفہ مشہود و معلوم کردید
 جمیع اوراق و صحائفشان بکرات و مراتب ^{ست} در
 افتادہ و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
 اگر چنانچہ مطالعہ شود حقائق و بواطن واضح
 و لائحہ کردہ مضامین کل این اوراق منع افشا
 و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد
 و صداقت و امتثال و تعلق با خلاق و مدد
 و توثیق

مساوات بین نوع انسانیت و از هر فرقه
 از اهل فاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
 حکومت عادلانه مجازات عاجله است و هر شخصی
 که همت بندد و کوی سبقت برد مستحق الطاف
 جهان بینی و منرا و اعواصف جلیله شهریار است
 زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و حلوه دیگر
 تعرض بطریقه و این در هر ملکیتی بادی خسران
 مبین است و توسل غایب الترقی معدلت و
 مساوات بین اقوام روی زمین احترام و حد
 از احراب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از
 فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل
 در امور سیاسی و نمایش است و کردار و رفتار

این درد را در مقامی و این زخم را مرهم اسنانی^{میسر}
 نشد از وظایف و صوالم حکومت از اد کی
 و حبلان و اسود کی دل و جان است و در جمیع
 اعصار باعث ترقی درخبات و استیلا^{مست}
 جهانست بمالک متمدنه مساویه این تهنون
 حاصل ننمود و باین درخبات غالیة نفوذ و
 اقتدار فائز نکشت مگر زمانیکه منازعه
 مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف^{را}
 بمیزان واحد معامله نمود جمیع بکیوم و بحر^{مکرم}
 و یک نوع و یک جنسند مصلحت عامه^{مست}
 نامنه است و از اعظم اسباب جهان بینی و
 اکبر و مسائل اشاع نظام کشورستانی معد^{له}
 و مساوات

ومعلومست خط حرکت این طائفه چون افتاد
 مشهود و مشهور و انچه باید و شاید از ردع
 و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب و
 تشدید و مقصدی بمحصول نرسید در محالک^{نزد} بنا
 چون تشدید و تعذیب داد و چنین مواضع
 عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدم
 اعتنا را اثر بیشتر دیدند فائده انکار و ارجا^{بشر}
 ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حقوق
 احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائف را^{نزد} کو
 شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضیج
 اجماع از تحریک و اعوا و تشویق و اغراض
 سی سالست که از آشوب و فتنه خبری نیست

منافق امنت و اسایش لکن این طائفه در صریحت
 خویش ثابتند و در مصلک و امین را هیچ متدین
 و متمسکند و متشبث و متوسل بقسمیکه
 جان را یکان نشا و نمایند و بحسب مصلک^ت
 طالب رضای پروردگار و بعد بلیغ دارند و
 سعی شدید جوهر طاعتند و صبورند
 و مستحق هستی خویش را و امانند و ناله
 و این بر نیادند آنچه گویند فی الحقیقه را از
 در و نست و آنچه جویند و پویند بدالالت
 و همون پس باید نظر با اساس و رئیس نمود
 و متقی حسیس را بهانه نکرد چون روش و
 تعالیم و مفاهیم و مسائل و صفات رئیس^{مشهور}
 و معلومت

کبری داخل و قائم و اقوام متنوعه در ظلّ شما
 حکومت عظمیٰ ساکن و خادم بودند و سعت مملکت
 روز بروز تنزاید نموده اغلب قطعه آسیا در تحت
 حکومت عادلانه شما مابقی و اکثر فرق و مملکت
 در سلسله رعیت تا حبادی بودند و چون
 قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
 و اصول مسئولیت افکار وضع و اساس شد
 ممالک وسیعه سلطنت ایران متناقص نمود و
 قطعات کثیره و اقایلیم عظیمه از دست رفت
 تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسیمه توران
 و اشود و کلدان از دست رفت و تطویل چه
 حتی اکثر ممالک خراسان نیز بمحبت تعرض

و از فساد اثری ندبا و وجود تضاعف نفوس و تزلزل
 و تکاثر این گروه از کثرت تضام و ترغیب بقضا^{تل}
 این طائفه کلد رمنه های سکون و رکون اطاعت
 شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
 رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت^{عه}
 وسیله مشروع تقرر نماید و اهانت جائز
 داند و از این گذشته تعرض بوجدان و
 عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفه اما^{نعم}
 اتشاع کسور و خائلفوق ممالک دیگر و
 حاکم اکثر رعیت و مخالف اساس قویم^{است} سلطنت
 حکومت جسمیه ایران زمانیکه تعرض بوجدان
 نداشت طوائف مختلفه در تحت لوا^نی سلطنت
 کبری

خنما نرو و جلدان رعایا و برپایا باشد کل رعیت
 پادشاهی و در ظل حمایت تاجدار و هستنهر ^{کس}
 سمیع و مطیع اسوده و مستریم و هر کس با غی و طاعنی
 مستحق سیاست اعلحضرت جهانبانی علی الخ ص
 زمان بکلی تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدل
 گشته اینگونه امورد و جمیع ممالک مانع نمودند
 و داعی انحطاط و قدرتی است تزلزل نشدیده که
 برادرگان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه سبب
 عظیم و خطب جیم این توانین و اصول تعرضیه ^{ست}
 و دولتی که مقررها و منتشر و اقلانیتک بالسیک
 در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوت
 بین رعایا مختلفه و توحید حقوق مدنیست

وعبدان و تقصیر حکام از حوزه حکومت ایران
 خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
 عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
 بوده و الا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل
 نبود مگر با وجود و صوح مضرت چه لزوم تعرض
 بپیکار کانست و اگر ترویج فتویٰ خواهیم نفسی از
 غل و زنجیر وحدت شمشیر خلاص نخواهد شد
 چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف
 مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه
 و ضریفه و سائره موجود و هر یک تکفیر و
 تعسیق طائفه دیگر نمایند در این صورت
 چه لزوم که حکومت تعرض این وان و پانچ
 صفهان

وکالات که اعظم موهبت عالم انسانست
 الا تعرض بطریق این وان وهدم بنیان و قطع
 نسل انسان نبوده در قرون وسطی که مبادیست
 سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتوح
 قسطنطنیه است بدست اسلام در ممالک
 اوردی بسبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب
 تعصب شدید و تعرض قریب و بعید شیوع
 یافت کاردیجانی رسید که بنیان انسان بکلی
 در بنهادام گذاشت و راحت و آسایش رئیس
 و مرفوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام
 متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر
 نشویش و اضطراب بودند مدنیّت بکلی مختل

ملک متوحد در قطعات خمس عالم مملکات
 جسم پیدا نموده جزیره صغیراقلانتیک شما^{لی}
 کجا و قطعه جسم هندوستان شرقی کجا ای
 بحریتسویه بین اقوام و اخاب توان استیلا یافت
 باری بسبب توانی عادلانه اذاد کی و عدل و حق^{حید}
 معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
 قریب ربع معجوره عالم را در تحت حکومت خو^{یش}
 گرفتند بواسطه ^{این} قبادی آزادی و دوز بروز بر
 اقتدار و قوت و اشاع مملکت افزوده اند و اکثر
 اقوام روی زمین نام این دولت را بعدالت^ی
 نمایند عصبیت دینیّه و تدبیر حقیقی محک
 و امتحان نش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
 و کلاست

وحدان انسانی مقدس و محترم است و اراده
 ان باعث اشاع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
 اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
 مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیت
 که از خصائص دل و جان است اگر در اینجهان
 واقع گردد دیگر چه کفری از برای بشر در دوزخ
 حشر اگر بر دینان عدل الهی باقی ماند ضمائم
 و افکار در حیطه احاطه ممالك الملوك است نه
 ملوك لهذا در نفس در عالم وجود هم افکار در
 جمیع مراتب و عقائد موجودند و نه الطرق الى الله
 بعد انفس الحلائق از حقائق معانیست
 و لكل جعلنا منسكا از دقایق قرآنی اینجهت

د ضبط و ربط ممالك هم مل و اصول و اساس^{دست}
 جمعیت بشریه معطل و از کار حکومت^{طین} سلاطین
 متزلزل مگرد و اقتدار رؤساء دین و دها^{بین}

در جمیع اقطاع مکمل بود و چون این اختلافات
 و تعرضات و تعصبات را از میان برداشتند و
 حقوق مساوات رعایا و حریت و حدان^{برایا} برابر
 اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار و از افق
 مملکت طالع و لانخ کرد بدو بقسمیکه ان ممالك^{در}
 جمیع مراتب ترقی نموده در خالتیکه اعم سلطنت
 اوریا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود
 حال دول عظیمه آسیا مقارمت دول صغیره
 اوریا نتوانند این بر اهرین شافی کافی است که
 وحدان

شد که بیش از این توهمات از دسائیس ارباب نفوذ
 بود که همیشه در پس پرد مخیال تجسیم امور و
 توهم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول متاع
 و حفظ مواقع خویش ذرات را در آینده خیا
 بمشاده کرات و گاه را کوه نمودار می نمودند ابتدا
 این اوهام را اصل و اساسی و این گفتار را
 دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را آ
 قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه حیرت و
 اقتداری که خلل و فتوری بقوه قاهره وارد
 آرند و با قوه جبریه سلطنت را مقاومت
 نمایند از آن نعمان تا بمجال درایران اشوب
 و فتنه زائل و صوضاء و غوغاء ساکنان^{است}

عظیمه و اوقات عزیزه که مبدل تعرض طرقتا^ن
 میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصل نه اگر
 چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید
 سریر جهانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء
 دعایا، شهر یاری صرف شده بود تا حال کثرت
 سلطانی معزور و کشتن ذواها را از فیض عدالت
 ظل الهی معزور و بارقه سلطنت ایران چون
 صبح صادق در افق کیمیا ن مشمهور و مشهور
 بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
 روایت نمودند و بر سر اصل مطلب دریم ذات
 هابون بنفس نفیس فخص ستمگون فرمودند
 از قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهور
 شد

و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلم
 در جمیع محامد و مداخل بود مذ و اعمال و افعال^ش
 بمنزله مواظب و مضامح با میر محمد حسین امام^{جمعه}
 اصنفهان معامله داشتند و چون بحساب^{سید}
 مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
 قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط^ب
 مهر و درخواستند بر امام جمعه از قضیه کمر^{کن}
 آمد تا بدرجه غضب و عداوت رسید^ن
 خویش را محقوق یافت و خردادن چاره^{بشد}
 فریاد و فغان برداشت که این دو برادر را^ب
 هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاه^ه
 بخت جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال^{ال}

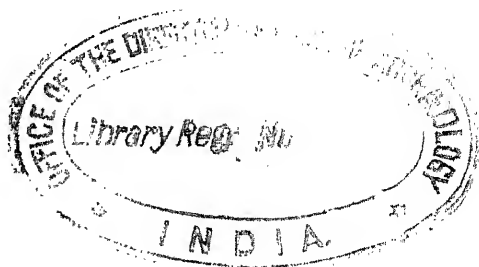
هر چند بندرت بعضی از علما، رسمی نظریه
 شخصی و عرضی عوام را تحریک و های هو
 بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را
 با صراحت و ابرام از بیت کنند چنانچه در صفها
 ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر
 از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
 از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت
 و نجابت مشهوران اقطار از اهل ثروت و
 مشغول تجارت و با جمیع خلق با کمال الفت
 و حسن معاشرت رفتار می نمودند از این دو
 برادر محبوب ظاهر کسی ترك اولی ندیده تا
 چه رسید باحوال و احواری که موجب عذا
 و عقاب

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگویند که
 ما از این طایفه نیستیم کفایت و وسیله
 نجات و حمایت ابد قبول نمودند ^{منطقه} ملکه
 فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
 حدت و شدت امان جمع بعلیان امداد
 کفایت بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن
 بر حسب شان امانتی چند وارد آوردند که در ^{کشتن}
 سزاوارنه و تفصیلش خارج از قدرت گفتن
 فی الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد
 که حتی کشیش مسیحی حلبغا در آن روز بنجره و فریاد
 کریم میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر
 نفسی و بحال آن دو برادر گریست چه که در

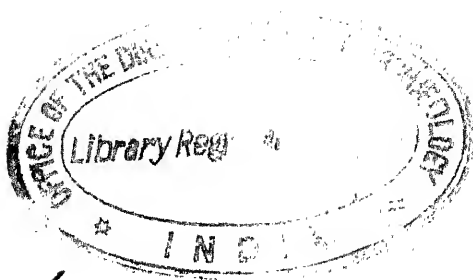
تالان و تاراج و غیال و اطفال و مضطرب
 و پریشان و جمیع موجودات را ضبط و غارت
 نمودند و از ترس اینکه شاید حضرت کفر را
 بنیای سرسلطنت رسانند و لسان داد^{هم}
 کشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا
 بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر
 قتل دادند بعد از دو برادر را اسیر و زنجیر
 نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خوا^{سته}
 که اعتراض وارد دارند و یا آنکه نکته بگیرند
 و بهانه آغاز کنند نتوانستند طاقت گفتند
 یا باید تبری از این پیر بجوئید و یا آنکه در
 زیر شمشیر عقوبت سر بنهید آنچه بعضی از
 حاضرین

ما دام الحیات خاطر مورى دنیا زده و برآ
 عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
 انفاق فقرا و مساکین عفو ده بود مذابا و جود
 این مشهورت میان خلق بحین نفق کشته
 لکن خال مدّ نیت که عدالت پادشاهی
 داد و معافست و کس حیات چنین نعدا
 عظیمه نتواند والسلام

فرغ من کتابه کاتبه السکین حرف الرّاء لیله الحجة
 ۱۰ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷







N.C
S cat
12/1/77

"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.

S. No. 148. N. DELHI.